

تفسير احمد

سورة المؤمنون

Ketabton.com

18

جزء

ترجمه و تفسير سورة «المؤمنون»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

جزء 18

سورة مؤمنون در مکه نازل شده و دارای یکصد و هجده آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفتگانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت، که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است، می پردازد.

فضایل و خصوصیات سوره ی مؤمنون:

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی معطل کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خواریمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می شود آن گاه قرائت کردند: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...) تا ده آیه را تمام نمودند». و امام نسائی در کتاب التفسیر از یزید بن بانبوس نقل کرده است که او از حضرت عایشه صدیقه سؤال کرد که خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم، چگونه و چه بود؟ او فرمود: خلق ان جناب صلی الله علیه وسلم یعنی عادت طبعی او، چنان بود که در قرآن است، سپس این ده آیه را تلاوت نموده گفت: این خلق و عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. (ابن کثیر).

نامگذاری سوره مؤمنون:

نام این سوره «مؤمنون» دال بر سوره است و موضوع آن را معلوم و معین میسازد. المؤمنون: جمع مؤمن، به معنای افراد با ایمان، این سوره به «المؤمنون» موسوم شده است تا یاد و نام آنها را جاودانه گرداند و از اخلاق و فضایل نیکوی آنان تمجید به عمل آورد، فضایی که به وسیلهی آن استحقاق دریافت فردوس (اعلی) را در جنات نعیم پیدا کردند.

مفسران می نویسند که: علت نام گذاری «سوره مؤمنون»؛ همانا یازده آیه ابتدای

این سوره است که اوصاف و آثار و نشانه های مؤمنان را به بیان گرفته است. طوریکه در (آیات 1 الی 11 سوره مؤمنون) می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند.

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»: کسانی که در نمازشان فروتن و خاشع هستند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»: و کسانی که از کردار بیهوده و گفتار یاوه و پوچ روی گردانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»: و کسانی که زکات را پرداخت میکنند.
«وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ»: و آنان که شرمگاه‌هایشان را پاک نگاه میدارند.
«إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»: مگر در مورد همسران یا کنیزان خود، که در این صورت سزاوار نکوهش نیستند.
«فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»: پس هر کس فراتر از این را بجوید، اینان همان تجاوز کارانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»: و کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»: و کسانی که به نماز‌هایشان پایبنداند.
«أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»: آنان همان وارثان هستند.
«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: کسانی که بهشت برین را به دست می‌آورند، و آنان در آن جاودانه اند.

خداوند با یاد کردن بندگان مؤمن خود و بیان موفقیت و رستگاری آنها، و اینکه چگونه به آن میرسند، یاد آنها را گرامی میدارد، و آنان را ستایش مینماید، و در ضمن مردم را تشویق و تحریک میکند تا خود را به صفتهای آنان متصف کنند، پس بنده باید وضعیت خود و دیگران را با این آیات بسنجد، که از این طریق ضعف و قوت ایمان خود و دیگران را میدانند.

پس خداوند فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان که به خداوند ایمان آورده اند و پیامبران را تصدیق نموده اند، رستگار و موفق شده و همه آنچه را که یک انسان سعادت‌مند به دنبال آن است، به دست آورده اند.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المومنون:

سوره مؤمنون طوریکه گفته شد دارای صدو هیجده آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و هشتصد و چهل کلمه می رسد، تعداد حروف این سوره به چهار هزار و هشتصد و دو حرف می رسد. (قابل یاد آوری است که اقوال علماء در باره تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن مختلف اند).

ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی:

- خداوند متعال سوره حج را به امر مکلفین به عبادت و نیکوکاری بطور اجمال تمام کرد. « **وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** - ۷۷ » اکنون سوره مؤمنون را به تفصیل آن مجمل و بیان کارهای نیکو آغاز فرموده است.
- اوایل سوره ی حج در اثبات قیامت و زنده شدن دوباره، بحث بعمل آمده، طوریکه می فرماید: «ای مردم! اگر درباره ی زنده شدن تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه..» و در این سوره از دید دیگری به اثبات قیامت می پردازد و می فرماید: «انسان را از چکیده ی گل آفریدیم، سپس او را در قرارگاهی استوار به صورت نطفه ای در آوردیم». (سوره مؤمنون آیات 12 و 13).
- در هر دو سوره، دلایلی بر وجود خالق هستی و یکتایی او، وجود دارد.

- در هر دو سوره داستانهایی از برخی پیامبران تذکر رفته، تا در هر دوره و برای هر نسلی مایه ی عبرت باشد.

محور اصلی سوره:

این سوره، سوره «مومنون» یا سوره ایمان است با همه مسائل و دلایل و صفاتی که ایمان دارد. این، موضوع سوره، و محور اصیل آن است.

محتوای سوره المؤمنون:

طوری که یاد آور شدیم سوره ی «المؤمنون» از سوره های مکی است که اصول دین از قبیل «توحید و نبوت و معاد» را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. سوره مؤمنون چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

بخش اول که از آیه « **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** » آغاز می شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد.

و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی، و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.

سپس بحث هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد. در سوره به ذکر دلایل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می پردازد.

این سوره با بیان صفت مومنان آغاز می یابد. سپس روند قرآنی در سوره به ذکر دلایل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می پردازد. آنگاه به حقیقت ایمان سر میزند، حقیقت ایمان آنگونه که پیغمبران خدا - صلوات الله علیهم - از نوح (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و سلم) خاتم الانبیاء عرضه داشته اند. شبهه های تکذیب کنندگان را بیان میدارد، شبهه های پیرامون حقیقت ایمان، و اعتراضهایی که بر این حقیقت داشته اند و چگونه در برابر آن ایستاده اند. تا بدانجا که پیغمبران از خدا مدد و یاری درخواست میکنند، و خدا تکذیبکنندگان را نابود میسازد، و مؤمنان را نجات میدهد... سپس روند قرآنی می پردازد به اختلافی که مردمان میزنند بعد از پیغمبران درباره این حقیقت یگانه ای که تعدد نمیپذیرد و چندگانه نمیشود... از اینجا به بعد از موضع مشرکان در برابر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن میگوید، و این موضع را بر آنان زشت و ناپسند می شمرد، موضعی که دلیل و حجتی بر اتخاذ آن نیست.

- همچنان در این سوره دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال را مورد بحث و بررسی قرار داده است، دلایل واضحی که در این عالم شگفت انگیز مشاهده می شود؛ از قبیل «انسان، حیوان، گیاهان، خلق آسمان های جالب و آراسته به گونه های ستارگان، انواع درختان خرما و انگور و زیتون و انار و دیگر میوهجات، کشتی های غول پیکر که دل دریاها می شکافند، و سایر آیات و دلایل کونی که همه و همه بر وجود و یگانگی ذات خدای عز و جل دلالت دارند».

- همچنان در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اذیت و آزاری که از سوی مشرکین برای پیامبر ایجاد می‌شد، قصه‌ی عبرت‌انگیزی بعضی از پیامبران را مانند داستان نوح علیه السلام، هود، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام را با بیان زندگی شان پرداخته است.
- در این سوره به بحث در مورد کفار مکه و دشمنی و گردنکشی آنان پرداخته است که چگونه با وجود دلایل درخشان به مخالفت با حق برخاسته‌اند.
- آنگاه در مورد تحقق وقوع حشر و نشر دلایل و براهین قاطع اقامه کرده است.
- موضوع حشر و نشر محوری است که مطالب سوره به دور آن می‌چرخد، و مهمترین مطلبی است که باطل‌جویان درباره‌ی آن به مجادله پرداخته‌اند، آنگاه سوره با بیان قاطع خود پشت و کمر باطل را در هم می‌شکند.
- سوره با بحث درباره‌ی روز قیامت بحث خویش را پایان می‌دهد، روزی که در آن مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نیکبختان و گروه بدبختان، در آن روز حسب و نسب فایده‌ای ندارد و جز ایمان و عمل نیکو هیچ چیز سودمند نیستو با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد.
- سوره درباره‌ی خوف و ترس، و سختی دوران احتضار و جان‌کندن کفار که در حالت سكرات مرگ با آن روبه‌رو می‌شوند داد سخن داده است، آنگاه که آنان آرزو می‌کنند باری دیگر به دنیا باز آیند تا اعمال نیکوی از دست رفته را جبران کنند. اما بسیار دور است؛ چرا که فرصت از دست رفت و دریچه‌ی امید بسته شد.
- بصورت کل گفته می‌توانیم که محتوای این سوره مجموعه‌ای است از درسهای اعتقادی و عملی، و مسائل بیدارکننده و بیان خط‌سیر مؤمنان از آغاز تا پایان می‌باشد.

ترجمه و تفسیر سوره «المؤمنون»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند. (۱)

به راستی مؤمنان به الله و پیامبر اش محمد صلی الله علیه وسلم رستگار شدند؛ همانان که بدانچه حق تعالی مشروع ساخته است عمل کرده و از آنچه نهی نموده، پرهیز کرده اند. «أَفْلَحَ»: پیروز شد. به آرزو رسید. رستگار گردید.

کلمه «أَفْلَحَ»: (فلاح) در قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به کثرت استعمال شده است، بطور مثال در اذان و اقامه هر روز پنج بار هر مسلمان به سوی فلاح دعوت داده می شود و معنای فلاح این است که هر مرادی به دست آید، و هر گونه مشقتی از بین برود، (قاموس)، این لفظ اگرچه مختصر است ولی به همان مقدار چنان جامع است که هیچ انسانی نمی تواند پیش از آن چیزی را آرزو کند، و بدیهی است که فلاح کامل آنست که حتی یک مراد نیز باقی نماند که انجام نگیرد، و مشقتی باقی نماند که بر طرف نگردد.

قابل یاد آوری است که فلاح حقیقی و کامل چیزی است که نمی تواند آنرا بطور واقعی و کامل، در این دنیا بدست آورد؛ زیرا دنیا دار التکلیف و المحنة است، و هیچ چیزی آن باقی و پایدار نیست، این متاع گرانمایه در عالم دیگری به دست می آید که نام آن بهشت است.

قرآن عظیم الشان در سوره اعلی آیات (14 و 15) با چه زیبایی می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾» (به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد).

ترکیه، آن است که؛ فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب عالی انبیاء، رستگاران پاکان هستند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است.

«قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (سوره بطله، 65). در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (آیه 1 سوره مؤمنون) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده اند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

خلاصه اینکه که فلاح کامل و مکمل در، تنها در بهشت نصیب می گردد و دنیا جای آن نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

صفات مؤمن واقعی:

زندگی انسان ساحت و ابعاد مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از نامش پیداست باید در هر کدام از آن ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت های شخصی،

اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت ها چیزی نیست جز تقوا. یعنی شخص در همه این ابعاد زندگی خویش نظر الله متعال و رضایت او را محور قرار دهد. این می شود زندگی مومنانه. قرآن عظیم الشان اوصاف و خصوصیات های کلی مومنان را در (آیه 2 / سوره انفال) با چه زیبایی جمع بندی نموده می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله برده شود، دل‌هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هرگاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را می‌افزاید و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند.)

صفات مؤمنین در قرآن عظیم الشان بطور مفصل بیان شده است ولی در آیه سوره مبارکه به هفت صفت مؤمنان رابشرح ذیل ذیل به معرفی گرفته است:

اولین وصف:

اولین وصف مؤمن کامل همانا خشوع در نماز است، طوریکه می فرماید:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

آنانی که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. (۲)

«خَاشِعُونَ»: هدف از خاشعون کسانی اند که قلب خویش به الله متعال تسلیم نموده و می دانند که چه می‌گویند و چه می‌کنند. و طوری در برابر پروردگار خویش ایستاده‌اند و بطور مؤدبانه او را می‌ستایند و متواضعانه از بارگاه کبریائی رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت را می‌طلبند.

خشوع و فروتنی در نماز یعنی حضور قلب در برابر خداوند، و به خاطر آوردن نزدیکی او، که از این طریق قلب مؤمن و جانش آرام می‌گیرد، و سکونت مییابد، و کمتر به این سو و آن سو توجه مینماید، و مؤدبانه در پیشگاه پروردگارش ایستاده می‌شود، و همه آنچه را که می‌گوید انجام می‌دهد، و به خاطر می‌آورد، و از اول نمازش تا آخر آن بدان توجه دارد، و با این کار وسوسه‌ها و افکار بی‌ارزش را از خود دور میگرداند، و این روح نماز، است و مقصود و هدف از نماز همین است. و این چیزی است که برای بنده نوشته می‌شود. پس نمازی که خشوع و فروتنی و حضور قلب در آن نباشد چنانچه قابل قبول باشد و صاحبش بر آن پاداش یابد، پاداش آن به اندازه ای است که قلب از آن تعقل کند و بفهمد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه بخصوص در وصف کلمه «خشوع» می نویسد: «خشوع» بمعنی پیش کسی با خوف و هیبت ساکن و پست شدن است چنانچه ابن عباس (رض) تفسیر «خاشعون» را به «خَافُونَ ساکنون» کرده است و آیه «تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (39 فصلت) (زمین را پزمرده (و بی جان) می‌بینی پس همین که (از آسمان) آب را بر آن فرو فرستادیم به حرکت و تحول در آمد و نمو کرد، البته همان کسی که (زمین مرده را) زنده کرد، قطعاً زنده کننده‌ی مردگان است؛ بدون شك او بر هر کاری قادر است.) هم دلالت میکند برین که در «خشوع» يك قسم سکون و تذلل معتبر است در قرآن عظیم الشان «خشوع» را صفت و جوه، ابصار، اصوات و غیره قرار داده اند. و در يك موقع در آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (آیا

برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زمان آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، نرم و فروتن گردد) (آیه 16 حدید) صفت قلب وانمود کرده اند. معلوم میشود که اصل خشوع از قلب است و خشوع اعضای بدن تابع آن است و قتیکه در نماز قلب خاشع و خائف و یا کن و پست شود خیالات در اطراف مختلف منتشر نمیشود بلکه به يك مقصود تمرکز مییابد. سپس آثار خوف و هیبت و سکون و خضوع در اعضای بدن هم ظاهر میشود مثلاً بازو و سر رام کردن، نگاه را بست نگهداشتن، به ادب دست بسته ایستادن، این سو و آن سو ننگریستن با کالا یا با ریش و غیره بازی نکردن - آواز انگشتان را نکشیدن و امثال چنین احوال و افعال از جمله لوازم خشوع می باشند. در احادیث از حضرت عبدالله بن زبیر و حضرت ابوبکر صدیق (رض) منقول است که ایشان در نماز مانند چوب بیجان سکون میداشتند که این خشوع نماز گفته میشود، فقها درین مسئله اختلاف دارند که آیا نماز بدون خشوع صحیح و مقبول میباشد یا نه؟ صاحب روح المعانی نوشته است که خشوع برای روا شدن و صحت صلوة شرط نی بلکه برای قبول صلوة شرط است و الله اعلم.

خوانندگان گرامی!

نماز، از جمله عباداتی است که: در رأس همه عبادت های اسلامی قرار دارد، و باید گفت که: در نماز، حالت و کیفیت مهم است. مومنان نماز های خویش را آنگونه که مشروع شده است به کاملترین وجه درحالی ادا می کنند که قلب های شان در آن خاشع و اندام های شان از شیرینی مناجات، آرام است.

حضرت ابن عباس مفسر مشهور جهان اسلامی می فرماید: «خَاشِعُونَ» یعنی می ترسند و آرام می گیرند. یعنی با تواضع در مقابل جلال و عظمت پروردگار با عظمت به نماز می ایستند؛ زیرا هیبت و شکوه بر قلب آنان مستولی است.

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را دیدند که درحال نماز با ریش خود بازی می کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (شخص) خاشع و فروتن می بود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می کرد».

پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می شود که دلش فارغ از همه های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت بخش و روح افزا خواهد بود. چنان که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

شان نزول آیه 2:

740 - حاکم از ابوهریره (روایت کرده است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم (نماز) می خواند نگاهه خود را به سوی آسمان معطوف می کردند. ولی بعد از اینکه آیه «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)» نازل شد. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه به زمین نگاه می کرد.

741 - ابن مردویه این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر در نماز نگاه می کرد.

742 - سعید بن منصور از ابن سیرین به صورت مرسل روایت کرده است: پیامبر نگاه خود را می گرداند. پس این آیه نازل شد.

خشوع در نماز:

فحوای این آیه کریمه به وضاحت تام برای ما مسلمانان این مفهوم را میرساند که: آن مؤمنان نماز خوان کامیاب و پیروز میگردند و از شر تمام مصائب نجات می یابند که نماز های خود را با هوش یعنی با فروتنی و گریه و زاری خاص از برای الله تعالی می خوانند.

علماء میگویند که قلب مؤمن به دلیل صفا و جلایی که دارد، با خواندن نماز با حضور قلبی و رعایت خشوع در نماز، مانند یک آئینه صاف و شفاف می تواند انوار و تجلیات پروردگار را به سوی خود جذب کند .

علماء اسلام بدین امر معتقد اند که استعداد پذیرش انوار الهی در قلب، به حدی است که نماز گزار واقعی می تواند در اثر تابش انوار الهی به منزله و مقام دست یابد ، که در نتیجه آن به بسیاری از اسرار زندگی برایش مکشوف گردد .

« قد افلح المؤمنون » (أفلح) از ماده (فلح و فلاح) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است سپس بر هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است. مفسرین مینویسند:

فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را دربر میگیرد و هم دست آورد های معنوی را، و در آیه متذکره هر دو بعد پیروزی ها برای مومنان مسلمان در نظر گرفته شده است.

پیروزی و رستگاری یک مسلمان مؤمن در دنیا اینست که: انسان آزاد و سر بلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست و رستگاری آخرت برای یک مومن مسلمان، در این است که در سایه رحمت پروردگار در میان نعمت های جاویدان با کمال عزت و سربلندی به زندگی ابدی خویش ادامه دهد. راغب در (مفردات) خویش مینویسد:

فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: (بقاء و غنا و عزت) و فلاح اخروی در چهار چیز: خلاصه میشود: بقاء بلا فنا، و غنا بلا فقر، و عز بلا ذل (ذلت) و علم بلا جهل: (بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل).

- کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است. خشوع حالت خاص و فوق العاده اطاعت میباشد، طوری که برخی از افراد در برابر پادشاه تحت یک حالت خاصی از اطاعت قرار میگیرند. اگر ملا حظه فرموده باشید حتی چشمش رپ هم نمی زند و روابط ذهنی و جسمی خویش، از هر جای دیگر قطع نموده و با تمام حواس منتظر اوامر و هدایات پادشاه میگردد.

خشوع هم در نماز در برابر پروردگار به حالتی می ماند که جسم، روح و روان یک شخص مومن مسلمان در برابر خالق خویش در حالت نماز با تمام قوت در حال تسلیمی کامل قرار داشته باشد.

معنی خشوع:

علماء معنی متعددی را در مورد مفهوم « خشوع » بعمل آورده اند که برخی از معنی آن را میتوان بشرح ذیل چنین فورمول بندی و خلاصه نمود:

- خشوع به معنای ترس و بی حرکت شدن اعضاء از ترس است.
- و یا گفته اند: افتادن پلک ها و خفض جناح و تواضع است.

- و یا گفته‌اند: سر به زیر انداختن است.
- و یا گفته‌اند: خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری.
- و یا گفته‌اند: خشوع آنست که مقام و منزلت طرف مقابل را بزرگ بشماری و همه اهتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی.
- و یا گفته‌اند: خشوع عبارت از تذلل است.
- همچنان خشوع عبارت است از آرامش، طمأنینه، وقار و تواضع، و ترس از الله و توجه به وی. (تفسیر ابن کثیر ط. دارالشعب (414/6)
- خشوع، یعنی در کمال خشوع، با فروتنی و ذلت تمام در مقابل خداوند ایستادن (المدارج (502/1).

و از مجاهد روایت شده است که گفت: « **وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ** »: قنوت عبارت است از ایستادن، فروتنی، چشم پوشی و تواضع از ترس خداوند» (تعظیم قدر الصلاة (188/1).

محل خشوع:

محل خشوع، به اتفاق همه مفسرین و همه علمای و دانشمندان اسلام قلب معرفی شده است، و ثمرات خشوع در اعضای بدن ظاهر میگردد، و اعضای بدن تابع قلب هستند، وقتی که فروتنی قلب، به سبب غفلت و وسوسه، از بین رفت، فروتنی دیگر اعضای بدن هم از بین می‌رود، زیرا قلب مانند قومندان اعلی، و اعضای بدن مانند سر بازان اوست و از وی پیروی و اطاعت می‌کنند. وقتی که فرمانده عزل یا نابود شود سربازان هم از بین می‌روند، پس خشوع اعضای بدن متعلق به خشوع قلب است.

اما تظاهر به فروتنی و خشوع مذموم است زیرا از نشانیهای اخلاص پنهان کردن خشوع و فروتنی است.

فضیل بن عیاض مشهور به الخراسانی (101 یا 105 – 187) یکی از علمای شهیر جهان اسلام و از عارفان نامدار قرن دوم هجری در مورد خشوع و حکمت خشوع مینویسند مکره است که اعضای بدن بیش از قلب خاشع باشند. یعنی لازم است (این دو) مساوی و برابر باشند.

میگویند روزی امیرالمؤمنین حضرت عمر یکی از مسلمانان را دید که درحین نماز، گردن خویش را پیش از حد پایان انداخته است. به او گفت: خشوع و فروتنی اینجاست، به سینه‌اش اشاره کرد، نه در خود خم کردن (المدارج (521/1).

ابن قیم الجوزی در یک مبحث دینی در مورد فرق میان خشوع ایمانی و تظاهر به خشوع استدلال زیبا نموده مینویسد:

«خشوع الإیمان هو خشوع القلب لله بالتعظیم والإجلال والوقار والمهابة والحياء، فينكسر القلب لله كسرة ملتئمة من الوجل والخجل والحب والحياء وشهود نعم الله وحنانيته هو، فيخشع القلب لا محالة فيتبعه خشوع الجوارح».

خشوع ایمان همان خشوع و تواضع قلب همراه با تعظیم و اجلال و وقار و مهابت و حیا، پس قلبها فروتن میشوند همراه با ترس و حب و حیا و حضور ذهن نعمتهای بی منتهای خداوندی بر او و کوتاهی او در برآورده کردن شکر این نعمتها، پس در این هنگام است که قلب بدون اختیار خاشع و فروتن می‌شود.

اما تظاهر به خشوع عبارت است از این که انسان جوارح خود را به حالت تصنعی و ظاهری فروتن کند اما قلبش غافل باشد، و بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه

وسلم می‌گفتند: «**أعوذ بالله من خشوع النفاق**» گفته شد: خشوع نفاق چیست؟ گفتند: آن است که جسم فروتن و دل غافل باشد.

بنده فروتن خدا کسی است که آتش شهوات خود را خاموش کرده و دود آن شهوات از دلش خارج شده است، پس دلش می‌تابد و صاف می‌شود و نور عظمت و بزرگی خداوند در آن می‌درخشد و به سبب ترس از خدا و خشوع در مقابل وی شهوات می‌میرند، اعضای بدن احساس آرامش می‌کنند، دل مملو از آرامش و طمأنینه می‌شود و فرمانبردار و مطیع خواهد شد و همانند زمینی که آب در آن نفوذ کند کاملاً تسلیم می‌شود. و نشانه آرامش این است که به خاطر عظمت خدا، در کمال ذلت و خواری چنان سجده‌ای می‌کند که سرش را بلند نمی‌کند، تا به ملاقات خداوند نرود سر را بلند نمی‌کند. این است معنای خشوع و فروتنی.

اما تظاهر به خشوع و خود را به چشم مردم زدن حالتی است که شخص، اندام بدن خود را به ظاهر فروتن نشان می‌دهد و ریاکاری پیشه می‌کند. این‌گونه افراد ظاهری زیبا و آراسته و فروتن، اما باطن آنها ویران و زنده به شهوات است. چنین انسانی به ظاهر فروتن است اما در درون وی عقربها و مارهای سمی زندگی می‌کنند و در پی فرصت مناسب هستند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب الروح صفحه 314).

فروتنی در نماز وقتی حاصل می‌شود که انسان دل خود را بدان مشغول کند و آن را بر چیزهای دیگر ترجیح دهد، در چنین حالتی است که احساس راحتی و آرامش می‌کند و چشمانش روشن می‌شوند. همانطور که پیامبر بزرگوار ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**وجلعت قرة عینی فی الصلاة**» (تفسیر ابن کثیر (456/6) والحديث فی مسند احمد (128/3)). «نور چشمان من در نماز است».

خداوند در قرآن کریم مردان و زنان فروتن و خاشع را ستوده و فروتنی را از صفات نیکوکاران شمرده و برای آنها آمرزش و اجر بس بزرگی را مهیا دیده است (سوره احزاب آیه 35) الهی تو ما بندگان خویش را از خشوع حقیقی بر خورد دار نمایی.

راه های وصول به خشوع:

علماء اسباب خشوع و فروتنی در نماز را بر دو قسم تقسیم نموده اند:

اول: آن چه که خشوع را ایجاد و تقویت می‌کند.

دوم: از بین بردن آن چه که مانع خشوع می‌شود و آن را تضعیف می‌کند.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله آن را بر آن چه که سبب تقویت خشوع می‌شود تعبیر می‌کند و می‌فرماید: آن چه انسان را بر انجام خشوع یاری می‌رساند دو چیز است:

1 - قدرت متقاضی.

2 - از بین بردن مشغولیت‌ها.

اما اولی یعنی تقویت نیروی متقاضی، این است که بنده‌ای کوشش کند هر آن چه را که می‌گوید و انجام می‌دهد بفهمد و در قرائت و ذکر و دعا تدبر نماید و با تمام وجود - آن گونه که گویی او را می‌بیند - با خدایش مناجات کند، زیرا نمازگزار با خداوند مناجات می‌کند.

و احسان هم این است که رسول‌گرامی فرمودند: «**أن تعبدالله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك**» «آن چنان خداوند را پرستش کن گویا او را می‌بینی و اگر تو وی را نمی‌بینی خداوند تو را می‌بیند».

هر اندازه که بنده‌ای حلاوت و شیرینی نماز را بجشد بیشتر به سوی آن کشیده می‌شود و این امر متناسب با قوت ایمان اوست.

اسباب تقویت ایمان بسیار زیادند و به همین خاطر است که رسول‌گرامی ما محمد صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سه چیز نزد من محبوب است؛ زن، عطر، و نور چشم من در نماز است».

و در حدیث دیگر فرمودند: «أرحنا بالصلاة» «بلال ما را به نماز خوشحال کن».

یعنی آذان بگو تا نماز بخوانیم و از شر دنیا راحت شویم.

اما دومی: از بین بردن مشغولیت‌ها، بدین صورت است که انسان کوشش کند خود را از مشغولیت‌های قلبی که افکار و خیالات پوچ و بیهوده است رها سازد و از هر آن چه که سبب دور شدن از هدف اصلی نماز است بپندیشد و آنها را از خود براندبرای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، موارد ذیل مورد توصیه قرار گرفته است:

- 1- بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و الله را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از الله تعالی منصرف سازد.
- 2- توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله‌های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.
- 3- انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می‌کند.
- 4- پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد، و از حضور قلب می‌کاهد.
- 5- آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.
- 6- انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می‌کند.
- 7- از همه این‌ها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار می‌شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می‌کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا می‌کند که می‌تواند به هنگام نماز دریچه‌های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد!

حضور قلبی در نماز:

از آیات قرآنی و احادیث نبوی چنان استفاده می‌شود که نماز کامل و حقیقی نمازی است که با حضور قلب و خلوص نیت و همراه با یقین باشد اداء گردد.

نماز کامل باید با طهارت کامل، وضوء کامل، و از همه مهمتر با حضور قلب و خلوص یقین و خالی بودن فکر و ذهن و قلب از توجه و مصروفیت های دنیوی بر پا گردد.

همانطوریکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است: « **فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ** » (هنگامی که فارغ شدی، به نماز بایست و به سوی پروردگارت بشتاب). اما این بدان معنا نیست که اگر احياناً نماز با این خصوصیت نبود آن نماز باطل است، بلکه می توان مراتب متعددی برای نماز و نمازگزار تصور کرد. مسلماً هر چه درجه و مرتبه کمال معنوی بالاتر باشد، نماز بهتر و از درجه ای بالا برخوردار خواهد بود. قرآن عظیم الشان از برخی انسان ها چنین یاد می کند « **رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**؛ (سوره نور/ آیه 37).

(اشخاصیکه تجارت و خرید و فروش آنان را از ذکر الله باز نمی دارد). اینان در عین حالیکه در بین مردم هستند و به کار و تلاش زندگی روزمره مشغولند، ولی همه ای این مصروفیت ها آنان را از نماز و یاد پروردگار باز نمی دارد.

برای تحصیل حضور قلب در نماز، مراعات کردن نکات ذیل مفید و مؤثر است:

1 - نماز گزار باید بداند که در نماز با پروردگار خویش ملاقی است و با الله خود سخن می گوید و حمد و ثنای او را بجا می آورد، اگرچه به معنای الفاظ توجه هم نمی کند.

2 - نماز گزار بر علاوه حضور قلب، باید، به معانی کلمات و اذکار که به زبان میآورد، باید توجه جدی داشته باشد و بداند که چه می گوید.

3 - بر نماز گزار است تا، اسرار عبادت و حقیقت اذکار و تسبیح و تحمید موجود در نمازرا بفهمد. و این اسرار و حقایق باید به باطن نماز گزار نفوذ کند.

خواندن نماز با خشوع:

علماء میگویند نماز حقیقی دارای دو بُعد است: بُعد ظاهری که به منزله جسم نماز بشمار میرود، و بُعد باطنی نماز که بمثابة روح و حقیقت واقعی نماز بشمار میرود. هر یک از این دو بُعد احکام و آداب بخصوصی خود را دارند، که با رعایت آن نماز، نماز گزار به کمال و هدف که به منظور آن نماز گزار، نماز بر پا داشته است، دست می یابد.

در مورد نماز باید گفت که نماز بدون رعایت احکام و شرایط ظاهری، باطل است. و نماز بدون مراعات نکردن آداب باطنی و قلبی نیز نزد الله مقبول نبوده، و هدف واقعی نماز که اتصال انسان به پروردگار رب العزت است، حاصل نمی گردد.

بدون شک از مهم ترین آداب باطنی نماز، و بلکه تنها راه رسیدن به اسرار و آثار و نتایج آن، همانا حضور قلب در نماز میباشد.

با تمام قوت گفته میتوانم که بهره هر کس از نماز، به اندازه حضور قلبی اش در اجرای دقیق نماز مطابق نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد.

در دین مقدس اسلام، حضور قلب در همه ای عبادت و بخصوص در نماز که ستون دین در شریعت اسلامی معرفی گردیده است، بی نهایت عمده و اساسی میباشد.

بهترین راه ایجاد حضور قلب و دفع وسواس شیطان. ایجاد خشوع و خضوع، همانا مبارزه جدی با هجوم افکار پراکنده که فکر انسان در امور دنیوی مصروف ساخته، میباشد.

برای دفع وسواس شیطان و مبارزه به این افکار و اوهام، راهی جزء دفع انگیزه های آنها نیست، زیرا افکار پراکنده به انسان فشار می آورد و مانع توجه قلب می شود، لذا باید علل و اسباب آن را یافت و از بین برد. علماء سبب همه این تشنت افکار و تهاجم اوهام را فقط در یک نقطه خلاصه و جمع بندی مینمایند که همان «حُب دنیا» است.

در روایات اسلامی «حُب الدنيا رأس كل خطيئه» بلی محبت دنیا محبت با مال دنیا، محبت به مقام و منصب دنیا، سر سلسله همه خطاهای و گناهان محسوب میگردد. همچنان علماء بدین باور اند که اساس عدم خشوع در نماز علاقه، مزید دل بستن نماز گزار به دنیا و اموری دنیوی است، و طوریکه که گفته شد تا زمانیکه ریشه محبت به دنیا (مال و مقام دنیا) از دل کنده نشود، امکان بر پاء داشت نماز کاری دشواری خواهد بود.

نماز گزار نباید فراموش کند که: شیطان دشمن قسم خورده مؤمن مسلمان است و هر لحاظه در کمین انسان نشسته است، او قسم یاد نموده است که به هر وسیله که باشد انسان را گمراه بسازد، بخصوص شخص مؤمن و مسلمان که مصروف نماز خواندان باشد. شیطان هم سعی و تلاش خویش را براه می اندازد، که در روح و روان نماز گزار به هر وسیله ممکن نفوذ پیدا کند و قلب نماز گزار را از اتصال به الله به امور دنیوی منحرف نماید، و بدین صورت از اجر و پاداشش که اجرای نماز با خشوع بدست آرد، محروم میسازد.

در نمازی که خشوع و حضور قلب در آن وجود نداشته باشد، شرع اسلامی آنرا عبادت ناقص الاجر میداند، و اجر و پاداش نماز بر اساس مقدار خشوع نماز گزار است، و کسانی که بدون هیچ خشوع و حضور قلبی نماز را اداء کنند شاید کارشان بجایی برسد که فقط فرضیت آن نماز نزد خداوند از گردنش بیافتد ولی هیچ پاداشی دیگری نگیرد.

در حدیثی از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الرجل لينصرف وما كتب له إلا عشر صلواته، تسعها، ثمنها، سبعها، سدسها، خمسها، ربعها، ثلثها نصفها»، (صحیح - روایت ابو داود و نسائی).

(یک شخص از نمازش منصرف میشود در حالیکه برایش فقط یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، و یا نصف (اجر و پاداش) برایش نوشته میشود).

یعنی هر چه خشوع و حضور قلب در نماز بیشتر باشد اجر و پاداش بیشتر و کاملتر بدست خواهد آورد.

و یکی از راه حلهای مبارزه با وسواس شیطان خناس و یکی از راه های حل، این مشکل روشی است که در روایت عثمان بن ابی العاص وارد شده است که گفت: «یا رسول الله، إن الشيطان قد حال بيبی وبين صلواتی یلبسها علی، فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم: «ذاك شیطان یقال له خنزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتقل عن

یسارک ثلاثا، ففعلت ذلك، فاذهبه الله تعالى عني». (روایت مسلم) (ای رسول الله، شیطان بین من و نمازم فاصله انداخته و هواسم را پرت و پریشان میکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: این شیطانی است که به او **خُنْزَب** میگویند، پس اگر آنرا احساس کردی به الله بناه بپر (بگو: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و به طرف چپ خود (در حال قیام و در نماز) سه بار تف بیانداز (البته بدون آب دهان)»، (عثمان با ابی العاص) گفت: آنرا انجام دادم و این مشکل رفع شد.

پس شما نیز میتوانید برای دفع وسواس شیطان اعوذ بالله بگوئید و سه بار از طرف چپ تف (بدون آب دهان) بیاندازی تا این وسواس رفع و دفع شود. و سبب دیگر برای ایجاد خشوع، از بین بردن موانع و مشغولیت‌های دنیوی است که باعث از بین رفتن خشوع یا کمتر شدن آن می شود. خوانندگان گرامی!

طوری‌که گفته آمدیم نمازگزار باید در حین نماز مانده یک بنده و «برده» فرمانبردار بوده، « و قوموا لله قانتین» باشد و در حضور پروردگار باید با آداب و فروتنی ایستاده شود.

نماز گزار باید در حین ادای نماز چنان با عجز و فروتنی در پیشگاه پروردگار خویش ایستاده شود که از یاد عظمت و جلالی ذات باری تعالی، قلبش بلرزد، و این حالت نه تنها بر قلبش بلکه بر سایر اعضای بدنش مستولی گردد.

یکی از صفات برجسته مؤمنان که در سوره مؤمنون « قد أفلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون » به آن اشاره شده خشیت در نماز است.

« **خاشعون** » از ماده خشوع به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی آمده است. خاشعون حالتی که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن عظیم الشان صرف بجاء آوردن نماز را، نشانه مؤمنان نمی داند، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی آنان می شمرد.

اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست بلکه در حال نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردد و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز نیاز با پروردگار خویش می شوند که این حالت بر تمام ذات وجودشان اثر می گذارد. خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسان و وسیله ای برای تهذیب روح و جان. قرآن عظیم الشان خشوع در نماز را یکی از نشانه های مؤمنان میداند و می فرماید

« الذین هم فی صلاتهم خاشعون » آنان، که در نمازشان خشوع می ورزند.

اگر به فهم آیه متبرکه دقت نمایم بوضاحت تام در خواهیم که: قرآن عظیم الشان « اقامه صلوة » (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمرد.

زمینه سازی برای روحیه خشوع:

قبل از اینکه در مورد ایجاد زمینه سازی برای روحیه خشوع در نماز بحث بعمل نمایم، علماء نماز را ترکیبی از جسم و روح میدانند و به اصطلاح نماز را به مانند جسم انسان

تشبه نموده و میفرمایند که اگر جسم انسان ضعیف باشد، روح انسان از قوت و صلابت لازمی برخوردار نمیشود. جسم نماز به فهم علمای دین، خواندن و بجاء آوردن نماز مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه است که میفرماید:

«صلوا كما رايتموني اصلي» (نماز بخوانید مثل مرا که دیدی نماز میخوانم.)
ما پیامبر صلی الله علیه را نه دیدیم، ولی ما باید نماز خویش را طوری انجام دهیم طوری که احکام آن در احادیث نبوی در دسترس ما قرار گرفته است.

خشوع روح نماز است:

گفتیم خشوع، روح نماز است اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با کسی که راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع در واقع چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع و ادب و احترام چیزی دیگری نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیاری از نمازگزان هستند که: اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

توفیق رسیدن به خشوع:

علماء و مفسران و فقهاء برخی از پیشنهادات را در مورد رسیدن به خشوع حقیقی در نماز و ایجاد فضای خشوع در نماز بعد از تحقیق، در روشنی هدایت اسلامی و احادیث نبوی بعمل آورده اند که برخی از این راه ها عبارتند از:

معرفت و آماده گی برای نماز:

مفسرین میگویند خشوع و خضوع در برابر خداوند، مخصوصاً در حالت نماز، ریشه قوی در معرفت انسان از فهم واقعی نماز است. مؤمن مسلمان در جنب اینکه معرفتی نسبت بخود داشته باشد، حد اعظمی کوشش بعمل آرد تا شناخت کاملی از خالق خویش را نیز حاصل نماید. و تحصیل معرفت خالق نه تنها در خواندن نماز به خشوع حاصل میگردد. بلکه مؤمن مسلمان این معرفت را قبل از نماز نیز حاصل نموده بوده باشد. آمادگی برای نماز یکی از عوامل عمده در ایجاد روحیه خشوع در نماز میباشد. بناً یکی از عوامل اساسی که از لحاظ روانی بر حضور قلب، و ایجاد خشوع در نماز، ذی تاثیر میباشد، نوع بینش و نگرش نمازگزار نسبت به نماز است. هر فرد از نمازگزار تعریفی خاصی از فهم نماز در فکر خویش بعمل میآورد، و هر شخص با دید بخصوص خویش به فهم عبادت می نگرد. این نوع دیدگاهها در حضور قلب تاثیر زیادی دارد.

موضوع آمادگی برای نماز طوریکه قبلاً یاد آور شدیم: بمعنی خوب و کامل وضوء گرفتن و خواندن اذکار قبل و بعد از وضوء، اهمیت به نظافت و از جمله به استعمال مسواک، پوشیدن لباس مطهر و پاک و زیبا، زود و آرام و با تمکین رفتن غرض اشتراک در نماز جماعت بسوی مسجد و منتظر اقامه نماز شدن، وسعی و تلاش لازم خرج دادن در منظم و راست بودن صف نماز همه اینها مقدمه ای برای نماز باخشوع می باشد. و این امر با تکرار آذان همراه مؤذن و خواندن دعای ثابت شده بعد از آذان و دعا در بین آذان و اقامه، ادامه می یابد.

- طوریکه گفتیم نماز به وجود انسان می ماند که مرکب از جسم و روح است. هر یک از اعضای جسم انسان که برخی در ظاهر و برخی در درون هستند نقش خاصی و حیاتی در زندگی انسان دارد.

برخی از اعضای جسم انسان مانند قلب نقش کلیدی در حیات انسان داشته و با نبود آن نقصان جدی در تمامیت وجود انسان ایجاد می شود و برخی دیگر مانند چشم، بینی، گوش، مو و غیره ... به کالبد انسان جلوه می دهند. اگر قرار باشد، به نماز از همین دید بنگریم، حضور قلب را روح نماز خواهیم دید و ارکان نماز را اعضای حیاتی نماز، دیگر واجبات مثل قرائت و تشهد و سلام را به منزله دست و پا و مستحباتی همچون قنوت را زینت و جلوه نماز خواهیم دید.

دومین وصفت:

دومین وصفت مؤمن کامل همانا پرهیز دوری از گفتار و عملکرد لغو و بیهوده است:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

و آنان که از [هرسخن و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند. (۳)
یعنی مؤمنان همه گفتارها و رفتارهایی بیهوده را که در دنیا و آخرت سودی دربر ندارد، فرو می گذارند و کسانی که از گفتن سخن بیفایده و بیهوده روی میگردانند چون به آن علاقه ندارند، و میخوانند نفس خود را از آن پاک بدارند، و هر گاه بر گفتار و کردار بیهوده‌های گذر کنند با کرامت و به بهترین وجه از کنار آن میگذرند. و وقتی آنها از گفتار بیهوده روی گردان هستند از حرام نیز به طریق اولی روی میگردانند، و هر گاه انسان بتواند زبانش را کنترل کند قطعاً میتواند کارش را نیز کنترل نماید، و اختیارش در دست خودش خواهد بود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم به معاذ بن جبل آنگاه که او را به چند چیز توصیه نمود، فرمود: آیا تو را به ملاک همه اینها خبر دهم؟ گفتم: «بلی، ای پیامبر خدا!» پس پیامبر زبان خودش را گرفت و فرمود: «این زبانت را کنترل کن!». پس یکی از صفات پسندیده مؤمنان این است که زبان خود را از گفته های بیهوده و سخنها ی حرام کنترل نمایند.

«اللَّغْوُ»: یعنی بیهوده کردار، بیهوده گفتار، یاوه اعمال و اقوالی که در آن خیر و فایده ای نباشد.

از جمله در مورد کلام بیهوده و بی فائده قرآن عظیم الشان می فرماید: «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً» (غاشیه آیه 11) و هم در مورد عمل بی فائده می فرماید: «وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا فِرْقَانًا - آیه 72» و استعمال آن در قرآن عظیم الشان بیشتر در کلام بیهوده و بی فائده آمده است.

به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می شود.

طوریکه ابن کثیر در تفسیر خویش می فرماید: لغو یعنی باطل، پس شامل شرک و نافرمانی و گفتار و کردار بیهوده می شود. (تفسیر ابن کثیر ۵۵۹/۲).
باید متذکر شد که: نشانه‌ی ایمان، دوری از لغو است. (مؤمن باید در تمام کارها و سخنان خود هدف صحیح داشته باشد)

ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «من حُسنِ إسلام

الْمَرْءُ تَرَكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ» (یکی از نشانه های کمال نیکویی اسلام شخص فرو گذاشتن بیهوده است).

نتیجه گیری از این حدیث:

- 1 - پرهیز از اقوال و افعال و اندیشه های بیهوده.
 - 2 - مشغول شدن به آنچه که نفع دین و دنیا را دارد.
 - 3 - سرگرم شدن به مسایل بیهوده نشانه ضعف ایمان است.
 - 4 - انسانها از نظر ایمان یکسان نیستند.
- ثمره و میوه ی حاصل از عمل به این حدیث:
آرامش قلب ، صرفه جویی و استفاده مفید و مثمر از وقت ، مصون ماندن شخصیت و جایگاه شخص.

وصف سوم مؤمن کامل:

پروردگار با عظمت ما در مورد وصف سوم مؤمن کامل می فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

و آنانی که زکات (مال خود را به فقرا) می دهند. (۴)

وصف سوم یک مؤمن مسلمان آنست: آنان که زکات اموالشان را پرداخته و به وسیله پرداخت زکات، و بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را از آلودگیهای اخلاقی و کارهای زشت که نفس با ترک گفتن و پرهیز کردن از آن پاکیزه میگردد پاکیزه می نمایند. پس آنان عبادت پروردگار را به خوبی و نیکی و با فروتنی در نماز انجام میدهند و با پرداخت زکات با بندگان خدا نیکی میکنند. لفظ زکات در لغت به معنای پاک کردن آمده است و در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرائط مخصوص. پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه کی مال میگردد. « و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم المفلحون» (سوره روم آیه 30) (و آنچه را از زکات می دهید و قصدتان رضای الله است موجب فزونی مال شما می شود). یعنی آنان که زکات اموالشان را پرداخته و به وسیله بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را پاک می سازند.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: «با آن که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما بر آنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن کثیر چنین بر می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصابهای آن در مدینه فرض شد.

فلسفه ی وجوب زکات پول:

در قرآن عظیم الشان 32 بار کلمه «زکات» و 32 بار کلمه «برک» تذکر یافته است ، گویا زکات مساوی با برکت است.

در دین اسلام خزانه داری و زراندوزی مورد نکوهش بوده ، و هدایت داده شده است که مال باید به طریق مشروع صرف شود. خداوند حکیم در قرآن کریم قوانینی همانند زکات، خمس و ارث را وضع فرموده تا ثروت ها در دست عده ای معدود انباشته نشود،

«... کیلا یکون دولة بین الأغنیاء منکم...» (سوره حشر آیه : ۷) تا اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود [جلوگیری از تراکم ثروت].

فلسفه و حکمت زکات:

اساساً زکات برای جبران کمبودهای افراد جامعه و پرکردن شکاف های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است. بنابراین:

- 1 - کات درصدی شرعی از اموال مخصوصی است که خداوند مقرر فرموده است که بانوایان آن را به بینوایان بدهند.
- 2 - زکات سبب زیادت و برکت اموال و صفای باطن می گردد.
- 3 - زکات عامل زدودن فقر است.
- 4 - زکات محبت و همبستگی را ایجاد و کینه و نفرت را در میان آحاد جامعه برطرف می سازد. زیرا زکات گیرنده خود را در اموال زکات دهنده سهیم می داند و از اموال او حفاظت می کند.
- 5 - زکات برای زدودن فقر است نه تربیت فقیر.
- 6 - زکات باید روی حساب و کتاب و مسؤلیت پذیری دریافت و پرداخت شود در غیر این صورت سایه ی فقر به حال خود باقی خواهد بود.

اول: نقش زکات در ساختار شخص:

هرگاه به آیات قرآنی که مسلمانان را به زکات امر میکند توجه ودقت نماییم در پهلوی هر آیت قرآنی حکمی در مورد زکات نیز موجود است، نماز که از دیدگاه معنویت ارتباط انسان را با الله جل جلاله مستحکم میسازد، زکات این رابطه را در بخش مادی و مالی آن مستحکم میسازد، زیرا بسیاری از عیوبی است که سبب فاصله میان بنده و الله جل جلاله میگردد، برای مثال محبت مال، بخل، دزدی، راهزنی، اختلاس، رشوه وسایر عیوب خطرناک از همین نقطه ی مالی داخل وجود انسان میگردد.

هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را تقدیم نماید، در اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید. زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعا محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است. بنابراین زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

و آنانی که فروج و اندامشان را از عمل حرام (بیعفتی) حفظ می‌کنند. (۵)
کسانی که شرمگاه‌هایشان را از ارتکاب زنا پاک میدارند. و از کمال حفاظت شرمگاه
این است که انسان از آنچه انسان را به زنا فرا میخواند مانند نگاه کردن و دست زدن و
غیره پرهیز نماید. پس آنها شرمگاه‌هایشان را حفظ می‌نمایند.

وصف چهارم پاکدامنی:

وصف چهارم مؤمن کامل حفظ شرمگاه از حرام و پاکدامنی است.
در جوامع اسلامی، حفاظت و نگهداری از نماز و ناموس، بی نهایت مهم می باشد طوری که
در قرآن عظیم الشان، نسبت به ناموس با تعبیر «حَافِظُونَ» و درباره نماز با جمله «عَلَى
صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» یاد شده است.

فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن
به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برای‌شان حلال نیست، نگاه
می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت سزاوار
ملامتی و (مجازات) نیستند. (۶)

یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک
دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگهداشت
شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزان‌شان
نیز حلال است، مادامی‌که در این باره مانعی شرعی فراروی‌شان وجود نداشته باشد؛ از
قبیل این‌که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده
در آیند و به شهوت رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند.
(تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)
طوری‌که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

پس کسانی [که در بهره‌گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود
حق] هستند. (۷)

«فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» چنین افرادی از آنچه خداوند حلال نموده است تجاوز کرده و به
سوی حرام رفته، و بر ارتکاب محارم الهی جرأت نموده‌اند.
این آیه بر حرمت «متعّه» دلالت مینماید، چون زنی که با ازدواج موقت همسر قرار
می‌گیرد، همسر حقیقی نیست که هدف نگاه داشتن و زندگی کردن با وی باشد.
همچنان جمهور فقهاء با استناد به این آیه، بر تحریم استمناء با دست (جلق) استدلال
کرده‌اند.

استمناء:

استمناء به این معنی است که شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی
خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ می‌دهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی
خود را تحریک می‌کند، تا به اوج لذت برسد.

آثار جسمی و روانی استمنا زیانبار است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- 1 - تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آن‌ها می‌شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.
- 2 - کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می‌انجامد.
- 3 - به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می‌شود.
- 4 - رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمنا می‌کنند، دیده می‌شود.
- 5 - ضعف بینایی و بی‌اشتهایی و در صورت افراط، ضعف استخوانی و ناراحتی‌های مفصلی در این افراد شایع است.
- 6 - فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوع‌های جنسی پیدا می‌کند که این امر مانع تفکر آزاد وی می‌شود.
- 7 - در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زودرس منجر می‌شود.
- 8 - به علت ارضای ناقص و غیرطبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می‌شوند.
- 9 - گوشه‌گیری، یأس و بی‌تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
- 10 - در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و فرد از آزار رساندن به خود لذت می‌برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾

و آنانی که ایشان امانت‌های خود را و عهد خود را مراعات می‌کنند. (۸)
یعنی کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند. و آن را حفاظت هم می‌داند و به آن پایبند هم هستند، و برای اجرای آن میکوشند. این شامل همه امانتها است؛ امانتهایی که حق خداوند هستند، و امانتهایی که حق بندگان خدا میباشند. خداوند متعال در (آیه 72
سوره احزاب) می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا «72»
(همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.)

پس همه چیزهایی که خداوند بر بندهاش واجب نموده امانت است و باید کاملاً آنها را انجام دهد و حفظ نماید. همچنین امانتهایی که انسانها بر دوش یکدیگر می‌گذارند؛ مانند مالهایی که به امانت داده میشود، و رازهایی که بطور امانت با کسی در میان نهاده میشود، و امثال آن. پس بنده باید هر دو امانت را ادا نماید: همانا خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به اهل آن بسپارید. همچنین شامل عهد و پیمانی است که به بندگان با یکدیگر می‌بندند و بنده باید به آن وفادار باشد، که عهدشکنی حرام است.

وصف پنجم مؤمن کامل: آدای حق امانت است!

ابو حیان گفته است: به ظاهر عموم امانات منظور است، پس شامل امانتی هم می‌شود که

خدا اعم از قول و فعل و اعتقاد بر بنده‌ی خود گذاشته است. و نیز شامل امانتی هم می‌شود که از جانب دیگر انسان‌ها به او داده می‌شود از قبیل سپرده‌ها و امانات.

امانت:

یکی از خصلت‌های بسیار مهم فردی و اجتماعی، امانت‌داری است. امانت‌داری به معنای حفظ و سالم نگه داشتن آن از خطر و آسیب است. کلمه امانت در اصل از «امن» و آرامش و اطمینان گرفته شده؛ چنان‌که امانت‌داری موجب امنیت، اعتماد و سلامتی جامعه از انحرافات و خطرهای خواهد شد.

قیومی صاحب لغت نامه «المصباح المنیر» می‌نویسد: «امانت در اصل از امن به معنای سکونت و آرامش قلب است و از نظر لفظ و معنا مانند واژه سلم است: «أَمِنَ مِنَ الاسد، مثل سلم منه»، یعنی: از گزند شیر آیین شد، مرادف است با: از گزند شیر به سلامت ماند» ضد امانت، خیانت است که بدترین خصلت از نظر عقل و دین می‌باشد. یکی از خصایل اخلاقی انسان که دارای ارزش و اهمیت فوق العاده‌ای است، امانت و امانت‌داری است.

امانت در فرهنگ لغت، دارای معانی مختلفی است؛ پاس‌داری، حفاظت، امنیت، امان، مواظبت، مراقبت، رازداری، نگه‌داری، آسایش و آرامش روح و جان از جمله معانی امانت است و مفاهیمی چون: خیانت، دزدی و چپاول، بی‌وفایی، ایجاد رعب و وحشت، نیرنگ، جاسوسی، نفاق، بهتان، کتمان حقیقت و بی‌مبالاتی در نگه‌داری اسرار، متضاد آن می‌باشد.

امانت در نظر اسلام، از مقام و ارزش والایی برخوردار است. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان نسبت به حفظ امانت و سپردن آن به دست صاحبانشان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا -58» (آیه 58، سوره نساء) (همانا خداوند هدایت می‌فرماید که: امانتها را به صاحبانش بدهید و هرگاه میان مردم قضاوت کردید، به عدل حکم کنید. چه نیک است آنچه که خداوند شما را بدان پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند شنوای بیناست).

همچنان در آیات (32 - 35 سوره معارج) به امانت‌داری در طول زندگی و پاداش عظیمی که به شخص امین تعلق می‌گیرد، اشاره نموده می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (32) «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ» (33) «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (34) «أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ - 35» (و آنان که رعایت‌کننده امانت‌ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت‌های خود قیام می‌کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت‌ها گرامی داشته می‌شوند).

وصف ششم مؤمن کامل:

ایفای عهد است یکی از عهود آن معاهده‌ای است که از دو طرف در باره معامله‌ای لازم قرارداد می‌شود که انجام دادن آن فرض و تخلف از آن غدر و فریب و حرام است.

وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»

(به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما وفادار باشم). (آیه: ۴۰ سوره بقره)

عهد چیست؟

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می‌باشد، و در اصطلاح به قراردادها و پیمان‌هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته می‌شود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ، چاپ بیروت، صفحه ۱، جلد ۵).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایه یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق می‌گردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستادن عهد و پیمان از بدترین رذایل اخلاقی بحساب می‌آید. وفای به عهد و پیمان، نشان دهنده‌ی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفاداری به عهد پیمان انسان را به عالترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودندش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد می‌شمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر می‌خورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می‌اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید.

عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بیدینان شماریده و میفرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی دینان بشمار میرود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ كَانَ يَوْمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ اِذَا وَعَدَ» پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده می‌دهد باید به آن وفا کند.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثَلَاثٌ لَيْسَ لِاحِدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رِخْصَةٌ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ مُسْلِمًا كَانِ أَوْ كَافِرًا وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِمُسْلِمٍ أَوْ كَافِرًا وَ اِدَاءُ الْاِمَانَةِ اِلَى مُسْلِمٍ كَانِ أَوْ كَافِرًا.» محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دستاویز اسلامی بصورت واضح و آشکارا معلوم می‌گردد که شخصی مسلمان باید به همه ی پیمان‌ها، و سایر قراردادهای خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پابند آن باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و آنانی که همواره بر نمازهای خود محافظت می‌کنند. (۹)

وصف هفتم: مؤمن کامل‌کسانی که همواره و همیشه نماز‌هایشان را در اوقات معین و با شرایط و ارکان آن انجام می‌دهند.

پس خداوند آنها را ستایش نمود که در نماز فروتنی مینمایند و بر آن مواظبت میکنند، و اصولاً نماز بدون این دو حالت نماز محسوب نمیشود. پس کسی که همیشه نماز میخواند اما بدون فروتنی و حضور قلب، یا اینکه نماز را با فروتنی و خشوع میخواند اما بدون محافظت و مواظبت بر آن، چنین کسانی قابل نکوهش و سرزنش میباشند، و کارشان ناقص است.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا «صلاة» در اول و آخر تکرار شده است؟ در جواب گفته خواهد شد: تکرار نشده است؛ چون در ابتدا از نمازی سخن به میان آمده است که در آن خشوع است و در اینجا ادامه و پایداری بر انجام دادن آن منظور است، پس دو امر مختلفند. (التسهیل ۴۹/۳).

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد الله متعال محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟

فرمودند: «جهاد در راه الله تعالی». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

محافظت بر نماز:

یکی از فضیلت‌های مؤمن، همانا محافظت و مراقبت او بر نماز‌هایش است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (آیات ۱ و ۹ سور مؤمنون) به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند. آنان که بر نماز‌هایشان مواظبت می‌نمایند. همان چیزی که خداوند به آن دستور فرموده است. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (بر انجام همه‌ی نمازها و (خصوصاً) نماز وسطی (ظهر)، مواظبت کنید و برای خدا خاضعانه بپاییزید.) (آیه ۲۳۸ سوره بقره) اقامه نماز باید مداوم باشد. در ضمن باید گفت که: همه‌ی مردم مسئول حفظ نمازند.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾

چنین کسان وارث (مقام عالی بهشت) اند. (۱۰) آنهایی که این اوصاف والا را در خود دارند، یعنی نماز را به کامل‌ترین شکل آن، انطوری که در شرع بیان‌کرده است، در همان شکل و هیأت و اوقات مخصوصش ادا و بجا می‌آورند و آن را ضایع نمی‌گردانند، شایسته‌اند که وارث و ذی‌حقان بهشت و نعمت‌های آن باشند.

«الْوَارِثُونَ»: بمعنی مستحقان می‌باشد. تملک‌کنندگان.

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

آنانی که فردوس را به ارث می‌برند، آنها در آن همیشه‌اند. (۱۱)

آنان وارثان جنت فردوس هستند ، فردوس را که بالاترین و بهترین جای بهشت است به دست می‌آورند، چون آنها دارای بالاترین صفات نیک و خیر بوده اند.

«هُم فِيهَا خَالِدُونَ» آنان در آن جاودانه اند، از آن رنجیده و خسته نمیشوند، و دلشان نمی‌خواهد که به جای دیگر برده شوند، چون بهشت کاملترین و برترین نعمتهای را در بر دارد، و هیچ چیزی در آن نیست که صفا و زیبایی آن را مکرر نماید.

جنت فردوس:

جنت فردوس بالاترین و بهترین مقام جنت است. کلمه فردوس در لغت به معنای باغ و بهشت آمده است. (ابن منظور ، لسان العرب ، 1414 ق ، جلد 6 صفحه 163). فردوس را در اصطلاح بهترین مرتبه بهشت دانسته اند . که در بالاترین قسمت بهشت قرار گرفته و در بالای آن عرش الهی . این کلمه دوبار در قرآن عظیم الشان آمده است . در مورد عظمت جنت فردوس حدیثی داریم که آنرا امام بخاری و مسلم روایت فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إذا سألتكم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلي الجنة وأوسط الجنة ومنه تفرج أنهار الجنة وفوقه عرش الرحمن». «چون از الله جنت را درخواست می‌کردید، جنت فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای جنت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد». (اخراج از مسلم).

خوانندگان گرامی!

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در آیات ده گانه سوره مؤمنون از آن یاد اوری بعمل آمده است در ضمن می‌خواهم توجه شما را به یک مطلب جلب نمایم که آغاز صفات هفت گانه مومنون به اقامه نماز آغاز یافت و هم به ادای نماز خاتمه یافت ، این امر ما را به یک حقیقتی واضح میرساند که : اگر نماز به حیث نماز با تمام آداب و پایبندی و با تمام خشوع و خضوع ادا گردد بقیه اوصاف خود به خود در او پدید خواهند آمد والله اعلم در حدیثی از عائشه ام المؤمنین (رض) پرسیدند: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۱» [المؤمنون: 1] تا رسید به «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۹» [المؤمنون: 9]، سپس فرمود: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم این چنین بود. خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 22) موضوعاتی : آفرینش انسان، پدید آمدن آسمانها و فروفرستادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی ، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] خلاصه از گل آفریدیم. (۱۲)

«سُلَالَةٍ» به معنای عصاره، از «سل» به معنی استخراج چیزی از چیزی دیگر است. گفته می‌شود: «سللت الشعر من العجین و السیف من الغمد»: مو را از خمیر بیرون کشیدم و شمشیر را از غلاف کشیدم. امیه گفته است: خلق البرية من سلاله منتن و إلى السلاله كلها ستعود. (البحر ۳۹۳/۶).

ابن‌کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است.

طوری که در فوق یاد آور شدیم «سلاله»: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾

آن‌گاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم. (۱۳)
«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خُلُقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

باز آن نطفه را به خون بسته تبدیل کردیم، پس آن خون بسته را به صورت پاره گوشت در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌ها ساختیم، پس از آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم، باز او را به آفرینش دیگر (انسان زنده) آفریدیم، پس بسیار بزرگ است الله، بهترین آفرینندگان. (۱۴)

کلمه «عَلَقَةً» به معنای خون غلیظ و بسته شده و کلمه «مُضْغَةً» به معنای پاره گوشت بدون استخوان است.

امام فخری رازی در باره این آیه مبارکه در تفسیر خویش می‌نویسد: یعنی آن را به صورتی در آوردیم که با خلق اول متفاوت بود؛ چون قبلاً جماد بود ولی اکنون به صورت انسان درآمده است، بی‌زبان بود، اما اکنون انسانی گویا است، ناشنوا بود اما شنوا گشت، و نابینا بود، اما اکنون می‌بیند. و در یکایک اعضای آن عجایبی به ودیعه نهاد. حکمت‌های عجیب و غریب را طوری در آن به ودیعه نهاد که توصیف‌کنندگان از وصف آن ناتوانند. (فخر رازی ۸۵/۲۳).

مراحل هفتگانه آفرینش انسان:

در آیات، مذکور هفت مرحله در باره آفرینش انسان ذکر گردیده است، پیش از همه سلاله من طین، دوم نطفه، سوم علقه، چهارم مضغه، پنجم عظام، یعنی استخوانها، ششم پوشانیدن روی استخوانها و در مرحله هفتم تکمیل آفرینش یعنی دمیدن روح است.

خودشناسی، مقدمه‌ی خداشناسی است:

الله متعال در این آیات مراحل آفرینش انسان را از ابتدای خلقتش تا جایی که سرنوشتش به آن منتهی می‌گردد بیان مینماید، پس ابتدا از خلقت پدر بشریت آدم علیه السلام بحث نموده و او را از سلله من طین یعنی از گلی آفرید که از تمام زمین برداشته شده است. بنابراین فرزندانش همانند زمین برخی پاکیزه و خوب، و برخی بد هستند، و برخی نرم و برخی سخت می‌باشند، و برخی در میان این دو قرار دارند.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً» سپس انسان را به صورت نطفه قرار دادیم، نطفه‌ای که از میان سینه زن و کمر مرد بیرون می‌آید. سپس «فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» در قرارگاهی استوار و محکم که رحم مادر است قرار گیرد که از فاسد شدن مصون میماند.
«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» سپس نطفه‌ای را که قبلاً در رحم قرار داده بودیم بعد از گذشت چهل روز به شکل خون بسته‌ای در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» سپس خون بسته را بعد از گذشت چهل روز به صورت قطعه گوشتی کوچک به اندازهی آنچه که جویده میشود در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا» سپس مضغه را تبدیل به استخوان سختی نمودهایم و به میزان نیاز بدن گوشت را در لابلای آن قرار دادیم.

«فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» سپس گوشت را پوششی برای استخوانها قرار دادیم، و این در چهل روز سوم انجام میشود.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» و از آن پس او را به آفرینش دیگری آفریدیم که روح در آن دمیده میشود، پس آن موجود جامد و بیجان تبدیل به موجود زنده میگردد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» پس والامقام و دارای خیر فراوان است خداوند، که بهترین آفریننده میباشد خدایی که هر چیزی را نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از چکید، آبی پست مقرر نمود، آنگاه او را از اندامی درست برخوردار کرد، و از روح خود در وی دمید، و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد، چه اندک سپاس میگذارد!

پس همه آفرینش او زیباست، و انسان بهترین و زیباترین آفریدههای اوست، بلکه به طور مطلق از همه مخلوقات بهتر است، چنان که خداوند متعال فرموده است: به راستی که انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریدهایم.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ» (15: مؤمنون) بعد از آفرینش و دمیده شدن روح در بدن شما، در مرحلههای دیگر خواهید مرد.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (16: مؤمنون) سپس شما در روز قیامت برانگیخته شده و طبق اعمال بد و نیکتان سزا و جزا خواهید شد خداوند متعال میفرماید آیا انسان چنین مبیندard که رها میشود؟ آیا او قبلاً نطفهای نبود که در رحم ریخته میشود؟ سپس به خون بستهای تبدیل شد، سپس خداوند بعد از آن او را آفریده و مرتب نمود، و از آن دو نر و ماده را قرار داد. آیا این [آفریننده و خالق] توانایی ندارد که مردهها را زنده گرداند؟!!

شان نزول آیه 14:

744- ابن ابوحاتم از عمر فاروق (روایت کرده است: در چهار چیز با پروردگار خود موافقت کرده‌ام، هنگامی که آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ (12)» «ما انسان را از خلاصه از گل آفریدیم» (مؤمنون: 12) نازل شد. من گفتم: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «پس بزرگ است خدای که نیکوترین آفرینندگان است».

داستان زیبای از حضرت ابن عباس:

در تفسیر قرطبی آمده است که روزی حضرت عمر (رض) در اجتماع از اکابر صحابه نشسته بود، از آنان پرسید که شب قدر در چه تاریخی از رمضان می باشد؟ همه در جواب فقط چنین گفتند که: والله اعلم، کسی وقتی برای آن معین ننمود، حضرت ابن عباس در آن میان کوچکترین از همه بود، مورد خطاب قرار گرفت که تو چه می گویی، حضرت ابن عباس فرمود: یا امیر المومنین خداوند آسمانها وزمیم ها راهفت آفریده است، آفرینش انسان را در هفت مراحل به پایه تکمیل رسانده و برای غذای انسان هفت چیز آفرید، لذا آنچه در فهم می آید این است که شب قدر در تاریخ بیست و هفتم باشد، فاروق اعظم این استدلال عجیب را شنیده به صحابه کرام فرمود: شما نتوانستید جوابی را بدهید که این کودک داد، کودکی که هنوز مویهای سرش برابر نشده است. این حدیث طویل در مسند

ابی شبیه آمده است، حضرت ابن عباس از هفت درجه آفرینش انسانی همان را مراد گرفت که در این آیه مبارکه آمده است و هفت چیز در غذای انسان در آیه سوره ی عبس (آیات : 27 - 32) آمده است: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» 27 « وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا » 28 « وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا » 29 « وَ حَدَائِقَ غُلْبًا » 30 « وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا » 31 « مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ » 32 (و در آن، دانه رویانیدیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان. در این آیه هشت چیزی ذکر شده است که هفت مورد اول غذای انسان است و آخرین یعنی «آب» غذای حیوانات می باشد. (بنقل از تفسیر قرطبی)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ ﴿١٥﴾

بعد از این [مراحل] حتماً خواهید مرد. (۱۵)
«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از اتمام آفرینش بدین شکل شگفت و صباحی چند زندگی کردن یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه مردنی هستید به سوی مرگ رهنوردید.

من عرف نفسه فقد عرف ربه:

در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: که میفرماید: «کسی که خود را بشناسد پروردگار خویش را شناخته است» این حدیث به ما مسلمانان در یک جمله مختصر می آموزاند که انسان قبل از اینکه به شناسایی جهان ماحول خود بپردازد، وبر فواید و ضرر های آن پی ببرد، و معلومات حاصل بدارد. باید خود و عظمت که در خلقت اش بکار رفته آنرا درک و کشف نماید. و با شناخت خویش به پیروی از فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را از امیال حیوانی و شیطانی نجات داده و خود را به کمال مطلوب و عالی که خلقت برای تحقق این هدف صورت گرفته، برساند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (105 سوره مائده) با زیبایی خاصی میفرماید: **«يا ايها الذين آمنوا امنوا عليكم انفسكم.»** (ای کسانی که ایمان آورده اید به خود بپردازید، و شناخت را از خود آغاز نماید که با شناخت خود بر شناخت پروردگار دست خواهد یافت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

آن گاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می شوید. (۱۶)
 یعنی در روز قیامت از قبر هایتان برای محاسبه و مجازات حشر شده و بیرون می آید.
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾
 و بی تردید بالای سرتان هفت آسمان [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم، و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم. (۱۷)

واقعیت امر همین است که پروردگار با عظمت ما ؛ هم خالق است و هم ناظر. و در آفریدن و تدبیر جهان هستی، مدیریت دائمی لازم دارد.
 مفسران در مورد کلمه **«طَرَائِقَ»**، می نویسند که شاید: راه عبور فرشتگان و یا راه و مدار حرکت کرات باشد و ممکن است منظور، هفت آسمان باشد که به یکدیگر راه دارند. در آیات قبلی سوره مبارکه بحث خلقت انسان را مورد بحث قرار داد و در این آیات متبرکه بحث را به خلق آسمانها و زمین را ادامه می دهد که: عموماً دلایلی درخشان بر وجود خدای خالق می باشند، و فرمود:

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ ﴿١٨﴾

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم. (۱۸)
 این کثیر گفته است: یعنی اگر می‌خواستیم به هنگام نزول آن را در زمین فرومی‌بردیم تا جایی که شما بدان دسترسی پیدا نمی‌کردید و از آن سودی نمی‌بردید، اما خدای مهربان به لطف و مرحمت خود باران را بر شما نازل می‌کند، از ابر آبی زلال و شیرین فرومی‌ریزد، آن را در دل زمین مستقر می‌سازد و به صورت منبع و سفره‌های زیرزمینی درمی‌آید، آنگاه دهانه‌ی چشمه‌سارها بازگشته و به صورت جویبار و رودخانه جاری می‌شود و از آن کشتزارها و باغ‌ها سیراب می‌شوند شما و احشامتان (گله و رم. چار پایان) تان از آن می‌نوشید. (مختصر این کثیر ۵۶۳/۲).

مَاءً بِقَدَرٍ: «به‌اندازه» قطره‌های باران، حساب و کتاب دارد. «بِقَدَرٍ» این فهم را می‌رساند که: باران يك پدیده‌ی طبیعی بی‌هدف و بی‌حساب نیست.
 یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدن برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباہ می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

قابل تذکر است که: برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایج رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَحِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾

پس به وسیله آن برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور برای شما ایجاد کردیم که برای شما در آنها میوه‌های فراوانی است [که از فروش آنها زندگی خود را اداره می‌کنید] و [نیز] از آنها می‌خورید. (۱۹)

فحوای آیه مبارکه این حقیقت را می‌رساند که: آب، سرچشمه‌ی حیات گیاهان و نباتات است. و پروردگار با عظمت ما برای استفاده‌ی انسان‌ها این درختان و گیاهان را خلق نموده است. در این هیچ جای شکی نیست که: آنچه را که خداوند متعال خلق نموده، مفید و مبارك است. «فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ- تَأْكُلُونَ- صَبْغٌ» (ولی آن جا که زیان و خرابی است، کار انسان است، چنانکه در آیه 67 سوره نحل می‌خوانیم: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» شما از آن شراب درست می‌کنید).

جَنَاتٍ: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن

باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها استفاده کرده و به وسیله آنها تر و تازه و خرم و سرخوش می‌شوید.

فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید. (تفسیر **صفوة التفاسیر:** تألیف محمد علی صابونی).

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ ﴿٢٠﴾

(و همچنین با آن آب) درختی آفریدیم که در کوه طور سینا می‌روید (درخت زیتون و روغن و طعام برای خورندگان است). (۲۰)

یعنی همچنان از جمله آنچه که به وسیله‌ی آب برای شما به وجود آورده‌ایم، درخت زیتون است که در اطراف کوه طور یعنی کوهی که موسی بر آن با الله صحبت کرد، می‌روید.

«**تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ**» روغن زیتون را ثمر می‌دهد که فواید فراوانی را دربر دارد. «**وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ (20)**» و خورش را برای خوراک ثمر می‌دهد، از این جهت به صبغ موسوم شده است که وقتی نان را در آن فرو می‌برند، نان رنگین می‌شود. واقعاً روغن زیتون، یکی از نعمت‌های الهی است.

در حدیث شریف آمده است: «**كُلُوا الزَّيْتِ وَادْهِنُوا بِهِ فَانَهُ مِنْ شَجَرَةِ مَبَارَكَةٍ**». «روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لَسُقِيَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

و البته برای شما در چهارپایان عبرت است که شما را از آنچه از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می‌کنیم، و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می‌خورید. (۲۱)

«**وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً**» ای بندگان! به دقت توجه به فرماید که در انعام یعنی «شتر و گاو و گوسفند و بز» که خدا برای شما خلق کرده است پند و عبرتی بلیغ و روشن قرار دارد. که باید در باره آن به اندشید. و در آنچه الله متعال از شیر شکم آن‌ها به شما می‌نوشاند تأمل کنید.

«**وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ**» در این چهارپایان برای شما فوایدی متعدد مقرر و نهفته است. شیر آنها را می‌نوشید و پشم و پوست آنها را می‌پوشید و بر آنها سوار می‌شوید و بارهای سنگین را بر آنها حمل می‌کنید.

«**وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (21)**» گوشت آنها را نیز می‌خورید.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَالِكِ تَحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

و بر آنها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. (۲۲)

همان‌طور که در ابحار بر کشتی سوار می‌شوید در خشکی نیز بر شتر سوار می‌شوید. که شتر به اصطلاح کشتی صحرا و خشکه بشمار می‌رود.

یادداشت:

در این درس، پس از بیان مراحل پیدایش انسان، به آفرینش هفت آسمان اشاره می کند، برای اینکه دریابیم همه ی اینها برای الله متعال سهل و آسان و بر هر کاری تواناست. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (23 الی 30) قصه و داستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار داده شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! الله یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (از عذاب الله و زوال نعمت او) نمی ترسید؟ (۲۳) خداوند در آیات قبل، از آفرینش انسان و آنچه در زمینه ی تأمین منافع مادی اوست سخن گفت و در این آیات به تأمین غذای فکری و عقیدتی او می پردازد. **«أَفَلَا تَتَّقُونَ»:** آیا از عذاب خدا خود را به دور نمی دارید؟ آیا با وجود این امر روشن، از پرستش بت ها پرهیز نمی کنید؟

بعد از این که الله متعال دلایل قدرت خود را در خلق انسان و حیوان و گیاهان و ایجاد آسمان ها و زمین بیان کرد و نعمت هایش را بر بندگانش برشمرد، در اینجا مثال هایی را برای کفار مکه و تکذیب کنندگان ملت های پیشین و عذاب و آزاری که آنان را در برگرفت، آورده است. در این راستا اول داستان نوح و بعد از آن قصه ی هود و سپس قصه ی موسی و فرعون و بعد از آن قصه ی عیسی بن مریم را آورده است. و تمام این قصه ها برای تکذیب کنندگان پیامبران و مخالفان خدا پند و عبرت و اندرز است. **«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»:** به طور یقین پیامبر خود، نوح را به میان قومش فرستادیم که آنها را به سوی الله دعوت نمایند.

حضرت نوح علیه السلام اولین پیغمبر اولوالعزم است. نام حضرت نوح علیه السلام 43 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است همچنان یک سوره به نام او اختصاص داده شده است و در حدود 114 آیه از آیات قصص قرآنی درباره شخصیت والا مقام نوح و دعوت او می باشد. مطابق روایات قرآنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مشغول دعوت قوم خود بود اما قومش به او ایمان نیاورده و او را مورد استهزاء قرار داده به او نسبت جنون می دادند تا آن که در آخر از پروردگار خود یاری طلبید و خدا به او فرمان داد که به ساختن یکی کشتی مشغول شود و پس از اتمام، امر خدای تعالی مبنی بر نزول عذاب و طوفان سهمگین صادر شد و به جز افرادی که همراه او سوار بر کشتی شدند، همگی هلاک شدند.

مفسران گفته اند: ذکر قصه ی نوح علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی و قوت قلب است تا در زمینه ی صبر و تحمل به او تاسی جوید و دریابد که پیامبران قبل از او نیز تکذیب شده اند.

« فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ » گفت: ای قوم من! فقط او را پرستش کنید و بس؛ چون جز او پروردگاری ندارید.

« أَوْ فَلَا تَتَّقُونَ-23 » بازداشتن و وعید است. یعنی آیا با پرستش غیر او از کیفرش نمی ترسید؟

الله متعال نوح علیه السلام را با پیام پرستش خویش به یگانگی و نفی شرک به سوی

قومش فرستاد؛ نوح این رسالت را ادا کرد و آنان را از عذاب خدا بیم و هشدار داد.
**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ (۲۴)**

پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید ، اگر الله می خواست حتماً فرشته ها را می فرستاد، ما چنین سخنی را از پدران پیشین خود نشنیده ایم. (۲۴)

اشراف قوم ، نوح علیه السلام را تکذیب کرده و به عامه مردم گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، بلکه می خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می داد، بی گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت های گذشته پیشین نشنیده ایم. در طول تاریخ بشریت دیده می شود که: اشراف، در خط مقدم جبهه مخالفان انبیا ایستاده می شوند، اشراف قوم ، نوح علیه السلام هم که کافر بودند شعارهای کاذبانه سر دادند و به عامه مردم در تبلیغات خویش می گفتند: درحقیقت نوح نیز انسان آفریده ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، و دیده می شود که تهمت برتری جویی، بحیث وسیله تبلیغاتی کفار مبدل می شود .

اشراف قوم نوح در تبلیغات خویش به قوم می گفتند که نوح می خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می داد، «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکان خویش نشنیده ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است. دیده می شود که انسان متکبر، به حدی خود را به مرحله ای میرساند که حتی برای الله متعال هم تکلیف معین می کند، دیده می شود که کافران، کمال را نقص می پندارند. **ما هَذَا إِلَّا بَشْرٌ ... لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً** (انسان بودن انبیا برای راهنمایی بشر کمال است، اما کفار می گفتند: او نباید بشر باشد)

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ - ۲۴» بی گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت های گذشته پیشین نشنیده ایم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵)

(و نیز گفتند) او نیست مگر مردی که در او اثر جنون است، پس باید تا مدتی با او (مدارا کنید و) انتظار برید (تا یا از مرض جنون بهبود یابد یا بمیرد). (۲۵)
 غرور و لجابت، سران قوم نوح به مرحله ای رسید که ؛ به عاقل ترین انسات اتهام جنون صادر نماید. برخی از کسانی که نمی توانند رشد کنند، مقام بزرگان را پایین می آورند. چه جالب که سران لجوج قوم نوح دعوت انبیا را يك حادثه روحی و روانی می پندارند و می گویند: صبر کنید هیجان ها و ادعاهای او تمام می شود.

بعد از اینکه نوح علیه السلام این همه تهمت های ناروای قوم خویش باخبر شد و از لجابت آنان بر ادامه راه کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به خوبی دانست، از خداوند متعال نابودی شان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و الله متعال نیز به او وحی فرستاده بود

که: **« وَ أَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ »** (هود/36). (و از جانب ما) به نوح وحی گردید که جز (همان) کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، (افراد دیگر) از قوم تو هرگز ایمان نمی‌آورند، پس از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش.

نفرین حضرت نوح علیه السلام که علیه قوم خویش بعمل آورد؛ قرآن عظیم الشان در (آیات 26 و 27 سوره نوح) چنین فرموده است: **« وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا »** «26» **إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا »** «27» (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار. زیرا اگر آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و جز گناهکار و کفرپیشه نمی‌زایند.) ، و این نفرین بر اساس اطلاعی بود که خداوند متعال طبق این آیه مبارکه به او داده بود. نباید از یاد بریم که: توکل و دعا، بزرگترین اهرم در برابر تهمت‌ها و تحقیرهاست. نوح علیه السلام به بارگاه پروردگارش دعا کرد که وی را بر قومش نصرت دهد، چرا که آن‌ها رسالتش را انکار و دعوتش را دروغ پنداشتند طوری که می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿٢٦﴾

(نوح) گفت: ای پروردگارم! مرا نصرت ده در قبال آنکه مرا تکذیب کردند. (٢٦) **فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَاذًا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسأَلْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ ﴿٢٧﴾**

ما به نوح وحی فرستادیم که پیش چشم ما و وحی ما کشتی را بساز، و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنوربه فوران آمد، (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفتی (نر و ماده) در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را نیز سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و درباره کسانی که ظلم کرده‌اند با من سخن مگو، زیرا آنان غرق شدنی‌اند. (٢٧)

مطمین باشید که موافقت کاملی زمانی نصیب تان می‌گردد که اعمال خویش را مطابق وحی آسمانی اعیار و عملی سازید. ولی نباید فراموش کرد که: تقاضای نصرت الهی، با تلاش انسان منافاتی ندارد. **«اصْنَعِ الْفُلْكَ»** انبیاء در کنار دعاهای خود کار هم می‌کردند. امام نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا اذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». واقعاً هم همین طور شد که آب از تنور فوران کرد.

« فَاسأَلْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ »: «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن.

این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند. همچنان طوری که در آیه مبارکه آمده است: به حضرت نوح علیه السلام گفته شد که از مؤمنان خانواده‌ات را در آن حمل کن؛ اما درباره کافران بدکار شفاعت نکن زیرا عذاب بر آنان لازم و قطعی شده است و بناء الله متعال آنان را غرق و نابود می‌کند.

در هلاک شدگان فامیل نوح: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافت که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسران شان به کشتی وارد کرد.

از داستان نوح فهمیده می شود که: حتی همسر و فرزند پیامبر هم اگر از جمله نا اهلان باشند، مورد قهر الهی قرار می گیرند.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

پس هنگامی که تو و آنان که با تو هستند، بر کشتی سوار شدید، به خاطر این نعمت بگو: همه ستایش ها آن ذاتی را سزا است که ما را از قوم ظالمان نجات داد. (۲۸) **«إِسْتَوَيْتَ»:** استقرار یافتی و جای گرفتی.

قابل یاد آوری است که برای هر نعمتی ادای شکر لازم است، و بهترین صیغه ی شکر، کلمه مبارکه ی **«الْحَمْدُ لِلَّهِ»** است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: **«فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (28)** بگو: سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شرّ و از چنگ قوم ستمکار نجات داد.

یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیان شان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. به خاطر نابودی و هلاکت دیگران الله را شکر نکنید، بلکه برای نجات خود شکر کنید. به همین فهم است که در آیه مبارکه کلمه **«نَجَّانَا»** آمده است و فرمود: **«اهلكهم»** در ضمن قابل یاد آوری است که کشتی، وسیله ی برای نجات است ولی نجات دهند اصلی و اساسی کار پروردگار با عظمت است.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾

و (در وقت فرود آمدن) بگو: ای پروردگارم! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور، که تو بهترین فرودآورندگان. (۲۹)

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا»: و بگو: خداوند! منزلت و مکانتی مبارک به من عطاء فرما که مرا از هر گزند و بدی محفوظ بدارد.

ابن عباس گفته است: این دعا را وقتی به زبان آورد که از کشتی پیاده شده بود. **«وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (29)»** و تو در اعطای منزلت به دوستدارانت و محافظت از بندگان، بهترین هستی.

میگویند که: هرگاه بنده در هنگام فرود آمدن در جایی، این آیه را بخواند کاری بس نیکو را انجام داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

یقیناً در این (قصه نوح) البته نشانه هایی [از قدرت، رحمت و انتقام خدا] برای عبرت گیرندگان است؛ و یقیناً ما آزمایش کننده بندگانیم. (۳۰)

یعنی: ما آزمایش کننده امت ها بودیم با فرستادن پیامبران به سوی شان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت نیز شناخته شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است .

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾

سپس بعد از آنان نسل [هایی] دیگری را به وجود آوردیم. (۳۱)
اکثر مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: الله متعال بعد هلاکت قوم نوح، قومی دیگر را خلق کرد، تا جانشین آنها باشند، و آن قوم عبارت بودند از قوم عاد. (قوم هود).

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

پس در میان شان پیغمبری از خودشان فرستادیم که (بگویند) تنها الله را بپرستید، زیرا جز او معبود به حقی ندارید. آیا [از پرستش معبودان باطل] نمی پرهیزید؟ (۳۲)
هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. سلسه نسب او به سام فرزند نوح منتهی می شود. حضرت هود علیه السلام از انبیاء الهی است که وظیفه هدایت قوم عاد را بر عهده داشت. قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. نام حضرت هود علیه السلام ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و یک سوره به نام او نامیده شده است.

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، یعنی هود علیه السلام به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر سرزمین آنان قطع نمود، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند آبری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خداوند متعال واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنها بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه همین باد به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

و از سران و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند، و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم، گفتند: این شخص جز انسانی مانند شما نیست، از آنچه شما می خورید، می خورد و از آنچه شما می نوشید، می نوشد. (۳۳)

دعوت انبیا بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه‌ی اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت می کنند. مخالفان چون جرأت ندارند که منطقی و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، می گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٣٤﴾

و (به پیروان خود گفتند:) و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود. (۳۴)

از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که افکار و عملگرد اشراف کافر قوم عاد این بود که: آنان این امر را که پیامبر فرستاده به سویشان بشری مانند خودشان باشد، آنرا ممکن تلقی

نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان سر چشمه می‌گیرد، زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال جوابی نداشتند.

- شعار های اساسی کفار دارای نکات ذیل بود:

- پیامبر يك انسان معمولی است. و هیچگونه برتری، فضیلت و امتیازی بر سایرین ندارد. کفار بدین عقیده بودند که: پیروی از پیامبران بجای اینکه فایده داشته باشد، خساره را برای انسان ها ببار می‌آورد. و در ضمن به مردم تبلیغ می‌کردند که: برپای قیامت و زندگی دوباره محال است.

ابو سعود گفته است: دقت کنید و بنگرید! آنها چگونه پیروی از پیامبر را که آنان را به نیکبختی دو جهان راهنمایی می‌کند، مضرّ می‌شمارند و پرستش بت‌ها را زیان‌آور نمی‌دانند؟ خدا آنان را نابود کند! (ارشاد العقل السلیم ۳۱/۴).

أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

آیا به شما وعده می‌دهد هنگامی که از دنیا رفتید و خاک و استخوان شدید (بار دیگر زنده می‌گردید و از قبرها) بیرون آورده خواهید شد؟ (۳۵)

یعنی چگونه می‌تواند سخن هود را در این مورد صحیح و معتبر بشمارید که: شما بعد از فنا و تبدیل اجسام‌تان در قبرها به خاک و استخوان‌های پوسیده، باز از نوبه زندگی برمی‌گردید؟ بی‌گمان این امری است بعید و غیر قابل قبول!

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

بعید اندر بعید است آنچه به شما وعده داده‌اند. (۳۶)

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، کلمه‌ی «هَيْهَاتَ» دو بار، آن هم در همین آیه مبارکه به کار رفته است، که سران کفر و وقوع قیامت را بسیار دور و بعید می‌شمردند. و منظور آنان از این دور دانستن این است که قیامت هرگز تحقق نمی‌پذیرد.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

جز این زندگی دنیای ما [زندگی و حیاتی دیگری] وجود ندارد، همواره [گروهی] می‌میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می‌آییم، و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد. (۳۷)

خصوصیات اشخاص مغرور همین است که به جز راه مطروحه فکر خویش را درست دانسته و به نظریات و راه مطروح سایرین اساساً اهمیتی هم قایل نبوده و نظریات سایرین را بصورت کل قبول هم ندارند. کفار، الله را قبول داشتند ولی معاد و نبوت را نمی‌پذیرفتند و آنرا انکار داشتند، آنان بدین عقیده و باور بودند که: فهم از حیات همین زندگی دنیوی است، یعنی زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی پدران ما می‌میرند و پسران ما زنده می‌شوند و ما هرگز از نو برانگیخته نمی‌شویم. «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (37)» حشر و نشری در کار نیست، و بعد از مرگ اصلاً زندیگی وجود ندارد و دیگر اساساً برانگیخته نمی‌شویم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

او نیست مگر مردی که بر خدا دروغ و افترا بسته است؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد. (۳۸)

یعنی هودانسانی است که بر الله دروغ بسته است و ما ابداً سخنانش را تصدیق نمی‌کنیم. و هرگز ادعای او را باور نمی‌کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٣٩﴾

گفت: ای پروردگارم! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما. (۳۹)
«بِمَا كَذَّبْتَنِي»: در برابر این که مرا تکذیب کرده‌اند. به سبب این که مرا دروغگو نامیده و دعوتم را نپذیرفته‌اند.

کلمه «رَبِّ» یکی از بهترین کلمه برای دعای باشد. و البته بشتترین کلمه که بعد از «اللَّهِ» در قرآن عظیم تذکر رفته است کلمه‌ی «رَبِّ» می باشد، و معمولاً در همه‌ی دعاها ی قرآنی استعمال گردیده است.

هود علیه السلام بر علیه قوم خویش (عاد) دعا کرد و گفت: پروردگارا! به سبب این که قوم من مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر. من و همراهانم را نجات بخش؛ زیرا پیامبرت را تکذیب کرده‌اند و به تو کفر ورزیده‌اند.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾

الله فرمود: بعد از اندک زمانی (از کفر و عنادشان) سخت پشیمان خواهند شد. (۴۰)
 پروردگارباعظمت در حالی که دعای هود علیه السلام فرستاد خویش را اجابت فرمود، در جواب هود فرمود: اندک زمانی صبر کن و به زودی عذاب بر قومت نازل خواهد شد و درخواهند یافت که: آنان از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر سخت پشیمان خواهند شد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

سرانجام صیحه آسمانی، صدای بلند (و مرگبار) نظر به وعده راست، ایشان فرا گرفت، پس آنان را (مانند) خس و خاشاک (که سیل بر روی آب حمل می‌کند) گردانیدیم، پس دوری و هلاکت باد بر قوم ظالم. (۴۱)

دکتر مصطفی خرمدل مفسیر تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد :

«الصَّيْحَةُ»: صدای مهیب را می گویند، هدف از آن صدای شدید طوفان باد است که همراه با آن است. چرا که عاد، یعنی قوم هود با طوفان باد نابود شده‌اند. (سوره حاقه آیه: 6)

«غُثَاءً»: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاک که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک در هم می شکندند.

«فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ظالمان به سبب کفر و ظلمشان از رحمت خدا دور شوند و نابود گردند! جمله ایست دعایی، و هدف آن اینست که: از رحمت خدا دور و نابود و مستاصل شوند!

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم. (۴۲)
 شیخ صابونی می نویسد: بعد از نابودی آنها، ملت‌ها و خلائقی دیگر را به وجود آوردیم، از قبیل قوم صالح و ابراهیم و قوم لوط و شعیب. (تفسیر صفاة التفاسیر).
 ابن عباس گفته است: آنها عبارت بودند از بنی اسرائیل. در عبارت قسمتی حذف شده

است و تقدیر آن چنین است: پیامبران خود را تکذیب کردند، و متقابلاً ما هم آنان را نابود کردیم.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾

هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. (۴۳)
باید گفت که برنامه‌های الهی با هیاوهی افراد و اشخاص لغو نمی‌شود و نظم الهی بر تحولات تاریخی حاکم است. هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه باز پس می‌ماند. و نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شویم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

آن گاه پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان برای امتی پیامبرش می‌آمد او را تکذیب می‌کردند، و ما این [امت] ها را به دنبال یکدیگر هلاک می‌کردیم و آنان را [به صورت] سرگذشت ها [برای عبرت دیگران] قرار دادیم؛ پس ملتی که ایمان نمی‌آوردند از رحمت خدا دور باد. (۴۴)

سنت خداوند بر فرستادن انبیا برای امت‌هاست. «رُسُلَنَا تَتْرَا» هر اجتماعی رهبر می‌خواهد. فکر و علم به تنهایی برای بشر کافی نیست، بلکه باید اموری را از طریق وحی بدست آورد.

هر امتی برای خود رسولی داشتند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا» پیامبران را پشت سر هم و یکی بعد از دیگری مبعوث کردیم.

ابن عباس می‌فرماید: از یکدیگر تبعیت می‌کنند. تمام انبیاء مورد تکذیب قرار می‌گرفتند. شیخ صابونی می‌نویسد: «كُلُّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ» کمال گمراهی آنها را یادآور شده است. یعنی: آنها در تکذیب پیامبران خود راه و روش ملت‌های گمراه و تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود را پیش گرفتند. به این سبب گفته است: «فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» آنها را یکی پس از دیگری هلاک و نابود کردیم. (تفسیر صفوة التفسیر)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»: «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست.

یعنی آنها را زبانزد مردم کردیم و بحث مجالس در آوردیم، به گونه‌ای که مردم با شگفتی و تعجب درباره‌ی ماجرای آنها سخن می‌گویند و به منظور سرگرمی و پرکردن اوقات فراغتشان از آنان سخن به میان می‌آورند.

«فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (44)» پس هلاک و دوری از رحمت الله باد بر کفر و رزان راکه ایمان نمی‌آورند الله و پیامبرانش را تصدیق نمی‌کنند!

ملاحظه می‌شود که: تحولات تاریخی با اراده‌ی الله متعال است. و هلاک امت‌های سرکش، نمودی از لعن و نفرین اوست.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. (۴۵)

«آیات»: هدف از آن معجزات، نشانه‌ها و براهین نه‌گانه حضرت موسی علیه السلام است، و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، نزول ملخ، شپش، قورباغه،

خون، طوفان، قحطی و کاستی میوه‌ها؛ برهان روشنی بر حقانیت راه خدا بود که روان‌ها را تسخیره می‌کرد؛ در نتیجه قلوب مؤمنان برای آن گرویده و تکذیبگران بدان نابود و بیخ کن می‌شدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی سرکش و متکبر بودند. (۴۶)

برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اول باید به سراغ اشخاص مطرح یک جامعه رفت. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام و برادرش هارون را به سوی فرعون گردنکش و نافرمان و اشراف خودخواه و متکبر قومش به مصر فرستاد، «فَاسْتَكْبَرُوا» اما آنان در برابر حق استکبار ورزیده، از خود تکبر نشان داده و از ایمان آوردن به الله تعالی و عبادتش امتناع ورزیدند. به بندگان ستم نموده و در بلاد فساد افروختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾

آنها گفتند: آیا ما به دو انسانی که مانند خود ما هستند ایمان آوریم، حال آنکه قوم آنها بندگان (خدمت‌گذاران) ما هستند؟ (۴۷)

فرعون و قومش گفتند: چگونه ما به دو انسان که مانند خود ما هستند، در بشریت همانند ما هستند، آنان را تصدیق و بالای آنان ایمان بیاوریم و از آنان پیروی کنیم؟ در حالیکه بنی‌اسرائیل، قوم و عشیره‌ی موسی و هارون نزد ما بنده و نوکر و خدمتکار، و از ما پیروی می‌کنند؟

دیده می‌شود که: متکبران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی اشخاص نظر می‌اندازند و بر بنیاد آن استدلال می‌کنند. واقعیت همین است که: نژادپرستی عامل استکبار است. و در آیه مبارکه دیده می‌شود که: فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی‌اسرائیل می‌پنداشتند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

در نتیجه، آن دو (موسی و هارون) را تکذیب کردند، و سرانجام همگی هلاک شدند. (۴۸) «الْمُهْلَكِينَ»: هلاک شوندگان.

واضح است که نتیجه‌ی تکذیب حق، هلاکت است فرعون و قومش موسی و هارون علیهما السلام را تکذیب کردند در نتیجه الله متعال آنان را با غرق شدن در بحر هلاک ساختند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم تا راهیاب گردند. (۴۹)

بعد از غرق شدن فرعون و اشراف قومش تورات را به موسی علیه السلام عطا کردیم تا باشد که قوم موسی علیه السلام به وسیله تورات به سوی حق هدایت شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که خداوند متعال تورات را نازل کرد، هیچ اُمتی را به‌طور عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد.»

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

و پسر مریم و مادرش را نشانه [قدرت و رحمت خود] قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی بلند که [دارای] جایگاهی مستقر [و امن] و آبی روان بود، جای دادیم. (۵۰) «آیة»: دلیلی بر کمال قدرت. نشانه‌ای بر عظمت و قدرت. «آوینا»: منزل و مأوی دادیم. رانیدیم و پناهنده کردیم. «ربوة»: پشته. تپه. زمین بلند (سوره بقره آیه 265). مراد عرصه بیت المقدس است. «ذاتِ قَرَارٍ»: محلّ استقرار. محلّ امن و امان و آرامش و اطمینان. (ترجمه معانی قرآن) «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»: و خداوند متعال پسر مریم و مادرش را دلیل روشن و برهان آشکاری بر قدرت خود گردانید؛ «وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ مَنْزِلٍ» و مکان آن دو را در مکانی مرتفع واقع در سرزمین بیت المقدس قرار دادیم. یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آنکه جایی سبز و خرم و پُر از میوه و نعمت بود. ابن عباس گفته است: ربوة یعنی بلندی، و زمین مرتفع بهترین محل رستن نباتات می‌باشد.

«ذاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ -50» سرزمینی هموار که در معرض دید قرار داشت و جای زیست و دارای آب زلال بود.

«معین»: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد: اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می‌کردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

و امام رازی فرموده است: قرار یعنی محل استقرار، و آن جایی است که هموار و پهناور باشد. و معین یعنی: آبی که در روی زمین جاری است. و قناده می‌گوید: «ذات قرار و معین» یعنی سرزمینی که آب و میوه داشت؛ یعنی به دلیل میوه‌هایی که دارد ساکنانش در آن مستقر می‌گردند. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾

ای پیامبران! از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار نیک انجام دهید؛ یقیناً من به آنچه انجام می‌دهید، دانا هستم. (۵۱)

ای پیامبران! از روزی پاکیزه و حلال خداوند متعال بخورید، طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت‌بخش باشند. (حکم شرع در مورد خوردن اینست که در آن باید دو اصل مهم باید مراعات شود: حلال بودن و طیب و پاکیزه بودن) و با انجام دادن اعمال نیکو به خدا تقرب جوید، اعمال که با شرع و قانون من موافق باشد. بدعت‌ها و معصیت را فرو گذارید. ملاحظه می‌شود که: عفت در شکم و تقوا در عمل، مقارن هستند و در

ضمن توفیق عمل صالح، در سایه‌ی تغذیه حلال و طیب است. تغذیه‌ی طیب و سالم و عمل صالح، مورد توجه و اهتمام در سایر ادیان الهی است.

« **إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ - 51** »: معنی وعید و برحذر داشتن را در ضمن دارد. یعنی من به تمام اعمال شما آگاهم و هیچ چیز از امر شما بر من پوشیده نیست. و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می‌دهم.

امام قرطبی فرموده است: این وعید همه را شامل می‌شود و اگر در مورد پیامبران و انبیاء چنین باشد، قاطبه‌ی مردم در مورد خود چه فکر می‌کنند؟ (قرطبی ۱۲/۱۲۸).

در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور فرموده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هر آینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره آیه: ۱۷۲». سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از مردی یاد کردند که به‌سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گرد آلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به‌سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

و **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۲﴾**

و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم پس تنها از من بترسید. (۵۲)

در جهان بینی دینی و از دیدگاه الهی تمام امت‌ها در حقیقت يك امت هستند، و اصول دعوت همه‌ی پیامبران الهی یکی است. ضرورت‌های فطری و روحی و جسمی مردم هم یکی است. خالق و پروردگار همه یکی است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی می‌نویسد: ای پیامبران! در حقیقت دین شما دین اسلام است که خداوند متعال آن را مشروع گردانیده و پسندیده است، پروردگار شما، تعالی و تقدس، یگانه است پس با عمل به طاعت و ترک معصیتش از او پروا کنید. (تفسیر المیسر).

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾

اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند. و هر گروه به آنچه نزد آنهاست (در حالیکه آن را از خود وضع کرده‌اند) شادمان هستند. (۵۳)

« **فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ** »: کار دین خود را بخش‌بخش و پراکنده کردند و خودشان فرقه فرقه شدند.

« **زُبُرًا** »: جمع زُبْرَة به معنی قطعه و تکه است. یا جمع زَبور به معنی کتاب. بدین معنی که: کارهای دین را از هم پاشیدند و پراکنده نمودند، یا این که کارهای دین خود را پراکنده کردند و در کتاب‌های جدا و مختلف گنجانند (معجم الفاظ القرآن الکریم).

در آیه مبارکه آمده است که: طایفه‌ها در دین اختلاف کرده و به گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم شدند، ادیان دیگری غیر آنچه را که حق تعالی مشروع ساخته بود اختراع نمودند، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و

پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند.

هر گروه و دسته‌ای به مذهب خود دل خوش کرده و بر آن بود که او خود حق و دیگران بر باطل‌اند و برگرایش‌های متعصبانه مذهبی خود بود که بنیاد دوستی‌ها و دشمنی‌ها را برافراشتند. تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحدالله متعال جنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

پس آنها را در جهل و گمراهی بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند). (۵۴)

«فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ»: متضمن استعاره‌ی لطیف است.

«غَمْرَتِهِمْ»: غمرة، غرقاب. مراد حیرت و ضلالت و غفلت و جهالت است که ایشان را فرا می‌گیرد (ملاحظه شود سوره‌های: حجر آیه 3، زخرف آیه 83، طارق آیه 17).
طوری‌که یاد آور شدیم: اصل غمره یعنی آبی که قامت انسان را فرا می‌گیرد، جهالت و گمراهی آنان به طریق استعاره به آبی تشبیه شده است که انسان را از فرق سر تا نوک پا فرا می‌گیرد.

مفسر محمد علی صابونی می‌نویسد: «فَذَرَهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ» پیامبر صلی الله علیه و سلم مخاطب است و ضمیر «هم» به کفار مکه برمی‌گردد. یعنی آنها را در غفلت و نادانی و گمراهی رها کن. «حَتَّىٰ حِينٍ - 54» تا زمانی که مرگشان فرامی‌رسد. بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و مشرکین را برحذر می‌دارد. (تفسیر صفة التفاسیر: محمد علی صابونی).

أَيُّحْسِبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ ﴿٥٥﴾

آیا گمان می‌کنند که آنچه از مال و فرزندان به آنان مدد می‌کنیم. (۵۵)
«نُؤْتُهُمْ»: مدد و یاری رساندن و یا عطاء کردن.

آیا کافران می‌پندارند که دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌باشد. و یا دادن این اموال و فرزندان برای‌شان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برای‌شان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برای‌شان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند متعال دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی‌که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است».

در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است: «همانا خداوند متعال اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که اِرْزاق تان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هرکس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آنکس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هرکس که الله متعال دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و قسم به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا قلب و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و

ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خداوند متعال بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

استدراج چیست؟

استدراج در لغت به معنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و بتدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود. (لسان العرب، ج 4، ص 320).

اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را تدریجاً بگیرند (زیرا اصل این ماده از (درجه) گرفته شده که به معنی پله است، همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین تعمیر به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).

معنی دیگر (استدراج) (پیچیدن) است، همانگونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی با دقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی (انجام تدریجی) باز می گردند. استدراج در اصطلاح به معنای نزدیک شدن تدریجی به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت است که به صورت خفا و ناپیداست. به عبارت دیگر استدراج تجدید نعمتی است بعد از نعمت دیگر بگونه‌ای که شخص و یا اشخاص و یا جامعه‌ای مورد عذاب غرق در مظاهر مادی و سرمست از نعمت های که یکی بعد از دیگری در اختیار شان قرار گرفته، به زیاده روی در معصیت و کفر و عناد می پردازد و به تدریج و بدون توجه به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می شود و از خدا و نتایج کارهای خود غافل می گردد.

بصورت کل باید گفت که: مفهوم استدراج در قرآن عظیم الشان دو بار به صورت فعل «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ»: (به تدریج آنها را گرفتار می کنیم) به کار رفته است: یکی سوره اعراف، آیه 182) « وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ » (و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت) و دیگری سوره قلم، (آیه 44، سوره قلم) «فَدْرَنِي وَ مَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ -44» (پس مرا با کسی که (قرآن،) این حدیث (الهی) را تکذیب می‌کند و اگذار، ما آنان را از راهی که نمی‌دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می‌بریم. و به آنان مهلت می‌دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است.) هر دو آیه هم درباره کافران است. نباید فراموش کنید که: خداوند متعال امهال دارد ولی اهمال ندارد، مهلت‌های الهی، تدبیر الله متعال برای هلاکت کفار است.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه

[آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند.] (۵۶)

«نَسَارِعُ»: پیشی می‌گیریم و شتاب می‌ورزیم.

«بَلَّ»: حرفی است که دلالت بر ابطال سخن پیش از خود و اثبات سخن بعد از خود دارد. یعنی در رساندن خوبیها و نعمتها شتاب نمی‌ورزیم، بلکه برابر قاعده استدراج، کاری می‌کنیم بر گناه خود بیفزایند تا مایه افزایش عذاب آخرت ایشان شود. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

بی‌گمان کسانی که از ترس پروردگارشان بیمناکند. (۵۷)

«مُشْفِقُونَ»: اشخاص بیمناک و در هراس. مراد کسانی است که با انجام خوبیها خویشترن را سخت از عذاب خدا به دور می‌دارند.

واقعاً هم ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است. خوانندگان گرامی!

کلمه «خَشِيْتُ» عبارت از ترسی است که ناشی از علم و شناخت باشد و «اشفاق» ترسی است که با محبت و احترام آمیخته باشد.

خشیت، بیشتر جنبه‌ی قلبی دارد و اشفاق جنبه‌ی عملی. آیه می‌فرماید: مؤمنان و سبقت‌گیرندگان در خیرات، کسانی هستند که در دل آنان ترس آمیخته با عظمت خدا جای کرده است و در عمل، حریم خدا را حفظ می‌کنند و حیا دارند. ترس از روی آگاهی و توجه به عظمت خداوند، مایه‌ی رشد است.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. (۵۸)

ایمان آوردن به هر قانونی که الله متعال می‌فرستد و دور شدن از انواع شرک‌ها، وظیفه‌ی دائمی و همیشگی ما ست. (زیرا کلمه‌ی «يُؤْمِنُونَ» و «لَا يُشْرِكُونَ» فعل مضارع و نشانه‌ی دوام و استمرار است).

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند. (۵۹)

امام فخر رازی فرموده است که: منظور ایمان به توحید و نفی شریک آوردن برای خدا نیست؛ چون این مفهوم در آیه‌ی قبل قرار دارد، بلکه منظور نفی شرک نهان و خفی است، به این معنی که عبادت را خالصانه برای او و جلب رضایت او انجام دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که آنچه باید [انجام] بدهند، [انجام] می‌دهند. در حالیکه و دل‌هایشان ترسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. (۶۰)

«يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»: می‌دهند و عطاء می‌کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است.

حسن گفته است: مؤمنان در آن حال که کار نیک انجام می‌دهند ترس آن دارند که مبادا خدا عمل نیکشان را نپذیرد.

«**أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ-60**» دلیل این که این مؤمنان قلبی هر اسناک دارند این است که احتمال می‌دهند در انجام طاعات و عبادات قصور داشته‌اند و آنچنان که شایسته است فرمان پروردگار را اجرا نکرده‌اند. آنان همچنین باور دارند که در محضر خداوند متعال حاضر شده و بر کوچک و بزرگ اعمالشان باید حساب پس بدهند. به همین جهت هر اسناکند.

روایت شده است که حضرت عایشه (رض) درباره‌ی آیه‌ی «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: آیا آیه شامل حال شخصی می‌شود که زنا و دزدی می‌کند عرق می‌خورد اما از خدا می‌ترسد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی و یصوم و یتصدق و هو یخاف الله لأ: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد اما در عین حال از خدای لایزال می‌ترسد». (اخراج از امام احمد).

«**أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾**»

اینانند که در کارهای خیر می‌شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می‌گیرند. (۶۱).

«**يُسَارِعُونَ**»: بر همدیگر سرعت و سبقت می‌گیرند.

«**وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ**»: از دیگران زودتر حسنات و خیرات انجام می‌دهند و جلوتر بدان می‌رسند. بلی! مسابقه مؤمنان در انجام خوبی‌ها و نیکی‌ها است و مسابقه بی‌دینان در انجام بدی‌ها و زشتی‌ها. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرم‌دل).

خواننده محترم!

در آیه 56 این سوره مبارکه خواندیم که برخی از انسانها تنها داشتن مال و اولاد را مایه‌ی سعادت و نشانه‌ی سرعت در خیر می‌شمارند، اما در این آیه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: که مایه سعادت همانا سرعت در خیر، علم و ایمان و اخلاص و انفاق همراه با خوف و خشیت است، نه آنست که آنان فکر می‌کنند. واقعاً امر اینست که خوف و ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است. و نشانه‌ی ایمان واقعی، سرعت دائمی در کارهای خیر است.

«**يُسَارِعُونَ**»: فعل مضارع، رمز استمرار است. سرعت و سبقت در کار خیر، يك ارزش است.

«**أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ**» اشخاصیکه متصف به چنان صفات و الا کسانی هستند که در انجام طاعات مسابقه می‌دهند تا به مقام‌های بالاتر نایل آیند.

«**وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ-61**» «و آنانند که در انجام آنها پیش می‌تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می‌جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می‌جویند.

امام فخر رازی گفته است: باید خاطر نشان ساخت که ترتیب دادن این صفات نهایت حسن را در بردارد؛ زیرا صفت اول بر خوف شدید دلالت دارد که موجب دوری جستن از عمل غیر لازم می‌شود، و صفت دوم بر تصدیق یگانگی خدا دلالت دارد. و صفت سوم بر ترک ریا دلالت دارد، و چهارم بر این دلالت دارد که انسان متصف به تمام آن صفات سه‌گانه، طاعت را انجام می‌دهد اما باز در بیم و هراس است که مبادا در انجام آن اعمال

تقصیری از او سرزده باشد. و چنین حالتی آخرین مقام و منزلت صدیقین است. خدا آن را به ما عطا فرماید! (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَآلِدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

و هیچ کس را جز به اندازه گنجایش و توانش مکلف نمی سازیم ، و نزد ما کتابی است (از لوح محفوظ الهی) که آن کتاب سخن به حق گوید و به هیچ کس هرگز ظلم نخواهد شد. (۶۲)

الله متعال بعد از ذکر اوصاف مؤمنان در این آیه مبارکه بیان نموده است که به بندگان مخلص هیچ تکلیفی از جانب پروردگار وضع نشده که آن تکلیف از وی خارج باشد. بناً دیده می شود که: تمام تکالیف مطابق توانایی انسان مقرر و وضع شده است. همچنان در آیه مبارکه به فهم عالی هم اشاره به عمل آمده است که وضع تکلیف برای همه انسانها یکسان نبوده و هر کس به اندازه توان جسمی، فکری و مالی اش مکلف ساخته شده است و خداوند تکلیف غنی را از فقیر نمی‌خواهد. گرچه سبقت و سرعت در کارهای خیر دارای ارزش بسزای است ، ولی افراط در آن ممنوع است.

همچنان در آیه مبارکه آمده است: کارهای بندگان همه نزد خدای سبحان در کتابی که به حق سخن می‌گویند، ثبت است و او به آنان هیچ ستم نمی‌کند. نه از پاداش آنان کاسته می‌شود و نه به کیفرشان اضافه می‌گردد.

امام قرطبی گفته است: آیه از یک جهت ستمکاران را تهدید می‌کند و از جهتی دیگر به نیکوکاران اطمینان می‌دهد. (تفسیر قرطبی ۱۲/۱۳۴).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی تذکر بعمل آمد که: دین سهل و آسان است و سخت نیست و هر کس به اندازه ی توان و استطاعت خویش مکلف است. اینکه در آیات متبرکه (63 الی 77) نیز از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث بعمل آمده و می‌آزاید که : آنها در گمراهی و کفر و گناه و شرک فرورفته و به طعنه زدن به قرآن و استهزا به پیامبر و آزار مؤمنان دست درازی نموده اند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

[چنین نیست که کافران تکلیف را بیش از اندازه گنجایش و توان خود حس کنند] بلکه دل هایشان از این [حقیقت] در بی خبری عمیقی است، و برای آنان غیر از این [بی خبری] اعمالی [زشت و ناپسند] است که همواره آنها را انجام می دهند. (۶۳)

کلمه‌ی «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت همه‌ی وجود آنان را فراگرفته است.

در دو آیه‌ی قبل، درباره‌ی اشخاص مخلص بحث آمد که: «هُم لَهَا سَابِقُونَ» ذکر یافت ولی در این آیه، درباره‌ی گروه منحرف بحث بعمل می‌آید که می‌فرماید: «هُم لَهَا عَامِلُونَ» در آیه مبارکه توضیح می‌گردد که: ابتدا روح منحرف می‌شود، سپس رفتار و کردار انسان تغییر می‌کند.

و بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، ابتدا دست به کار خلاف می‌زند، سپس کار خلاف برای او منحیث یک عادت

مبدل می‌شود و او را به خود جذب می‌کند، یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می‌گیرد و پس از ارتکاب گناه، اسیر آن می‌شود.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» یعنی: بلکه دلهای کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است بلکه پرده‌ی غفلت و نابینایی در مقابل این قرآن بر قلوب کفار ستمکار کشیده شده است.

«وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ»: یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ ﴿٦٤﴾

(آنها در غفلت‌اند) تا آن که خوشگذرانان ایشان را به عذاب گرفتار می‌کنیم، پس ناگهان فریاد و ناله سر دهند و [به آوای بلند] استغاثه کنند. (٦٤)

«حَتَّىٰ»: ابتدائیه است. «أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ»: ذکر خاصّ افراد متنعم و خوشگذران بدان خاطر است که دیگران پیروان بشمارند و همراه این سردمدارانند. «يَجَارُونَ»: بسان گاو بانگ سر می‌دهند و فریاد می‌کشند. از مصدر (جوار) به معنی صدای گاو، مراد ناله سر دادن و لابه کردن است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

واقعیت همین است که برای اشخاص مرفّه و مغرور، خوشگذرانان اسرافکار جز عذاب الهی، وسیله‌ی دیگری برای هشیاری شان وجود ندارد.

لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾

[به آنان گویند:] امروز شور و فریاد سر ندهید؛ چون شما از جانب ما قطعاً یاری و مدد نمی‌شود. (٦٥)

«مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ»: از سوی ما یاری نمی‌شوید.

روز قیامت، روز کیفر است نه التماس. «امروز زاری نکنید» اطمینان داشته باشید آنچه از اشخاصیکه از امکانات مالی خویش، مردم را کمک و یاری نمی‌رسانند، در روز قیامت از یاری محروم می‌گردند. برای شان گفته می‌شود شور و فریاد سر ندهید که نه هرگز عذاب را از خود دفع توانید کرد و نه هرگز دیگران آن را از شما دفع می‌کنند. بنابراین جزع و فزع و داد و واویلای شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿٦٦﴾

همانا آیات من را بر شما می‌خواندند و شما به پشت سرتان به قهقرا برمی‌گشتید [تا آن را نشنوید!] (٦٦)

«أَعْقَاب»: جمع عقب، پاشنه. «تَنْكِبُونَ»: به عقب برمی‌گشتید. اعراض می‌نمودید. باید گفت که: بی‌اعتنایی به انبیا، و دساتیر آنان نشانه‌ی رشد و ترقی نیست، بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی است. دستورات و قوانین الهی، عامل رسیدن به تکامل بوده و پشت کردن به آن مایه‌ی سقوط است.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

در حالی که در برابر آن آیات استکبار می‌نمودید و شبها در جلسات خود به بدگویی ادامه می‌دادید. (ذ ۶۷)

«مُسْتَكْبِرِينَ»: به خود بالندگان. متکبران.

«سَامِرًا»: گفتگوهای شبانه. قصه‌گویان شب.

«تَهْجُرُونَ»: هذیان و پریشان‌گوئی می‌کردند. بدگویی و یاه‌سرائی می‌نمودند. ترک می‌کردند. با توجه به معنی اخیر (تَهْجُرُونَ) مفهوم چنین می‌گردد: آیات مرا ترک می‌کردند و از پذیرش سر باز می‌زدند. «ترجمه معانی قرآن» داکتر مصطفی خرم‌دل. در آیه مبارکه می‌فرماید که شما بودید که بر بندگان تکبر ورزیده، روز معاد را انکار کرده و برسایر اعراب با مسجدالحرام افتخار می‌کردید و مدعی آن بودید که به خاطر مسجدالحرام از همه مردم بهترید؛ شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرای می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن در آن بود. دیده می‌شود: کسی که در روز منطبق ندارد، شب یاه‌سرائی می‌کند. ابن کثیر گفته است: ضمیر به قرآن برمی‌گردد. آنها در یاه‌گویی شبانه‌ی خود از قرآن به زشتی نام می‌برند و می‌گفتند: قرآن سحر است، شعر است و کفانت، و دیگر گفته‌های ناروا می‌گویند. (مختصر ۵۶۹/۲).

ابن جوزی گفته است: ضمیر به «بیت الله الحرام» برمی‌گردد و کنایه از امری ذکر نشده می‌باشد؛ چون مشهور است. و معنی آیه چنین است: بیت و حرم سبب امنیت و آسایش شما می‌باشد، در حالی که دیگران در جای خود در بیم و هراسند، به همین جهت شما به بیت و حرم تکبر و مباهات می‌کنید و گردن‌فرازی از خود نشان می‌دهید و می‌گویید: ما اهل حرم هستیم. نظر ابن عباس و غیره چنین است. (زاد المسیر ۴۸۲/۵).

شأن نزول آیه 67:

745- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش در اطراف کعبه جلسات شب‌نشینی تشکیل می‌دادند، به یکدیگر فخرروشی می‌کردند و به دور کعبه طواف نمی‌کردند. پس آیه «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» نازل شد.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

آیا در این سخن [که وحی الهی است] نیندیشیدند؟ یا مگر [برای اولین بار] کتابی برای آنان آمده است که برای پدران پیشین آنان نیامده بود؟ (۶۸)
اصل **يَدَّبَّرُوا**، **(يَتَدَبَّرُوا)** است، یعنی آیا درباره معانی و مفاهیم آیات قرآنی نمی‌اندیشند؟ «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل.

ابو سعود گفته است: یعنی آمدن کتب از جانب خدای متعال برای پیامبران سنتی دیرین است که انکار آن امکان ندارد. و قرآن بر آن روش و طریقه آمده است، پس چرا آن را انکار می‌کنند! (ابو سعود ۳۸/۴).

باید گفت که: قرآن، کتاب تدبیر و اندیشه است. نه فقط تلاوت، زیرا اگر هرکسی در معانی قرآن تدبر و اندیشه کند، یقیناً حقانیت آن برای‌شان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند.

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت صدای وحیانی را به مردم رسانده و اساس و بنیاد همه ای ادیان آسمانی یکی می باشد.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

یا آنکه پیامبرشان را نمی شناسند، پس به این سبب او را انکار می کنند؟ (۶۹) «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا»... آنان که محمد را می شناسند و از امانت و صداقت و حسن اخلاق و حسب و نسب او آگاهند.

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این هم توبیخی دیگر است یعنی: یا این که محمد صلی الله علیه و سلم را به امانت و درستی و حسن اخلاق، نمی شناسند. به چندین جهت آنها را توبیخ کرده است: اول، آنها را به خاطر بهره نگرستن از قرآن توبیخ کرده. دوم، آنها را توبیخ کرده است که هر چه برای آنان آمده است مانند آن برای پدران آنها آمده است. سوم، این که محمد صلی الله علیه و سلم را از لحاظ نسب و صداقت و امانت می شناسند. چهارم، این که با وجود این که به خوبی می دانند محمد صلی الله علیه و سلم از لحاظ عقل و درک و زکات و ذهن از آنان برتر است اما او را به دیوانگی متهم می کنند. (تفسیر صفاة النفاسیر شیخ صابونی) از این رو بعد از آن می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾

یا می گویند: نوعی دیوانگی در اوست؟ [که دعوی رسالت می کند، نه چنین نیست که این یاهو گویان به هم می بافند] بلکه او دین حق را برای ایشان آورده است، ولیکن اکثرشان حق را خوش ندارند. (۷۰)

باداشتن این افکار آنان را بر کفر و اداشته طوریکه می گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم دیوانه است؟ این هم توبیخ دیگری که تفنن آنها را در دشمنی و انکار کردن نشان می دهد. قسم به الله متعال که دروغ گفتند حق تعالی از این امر مصونش داشته است، او برای شان هدایت و حکمت و رشد و رستگاری را آورده است؛ لیکن بیشترشان از روی حسد و عناد، از حق نفرت دارند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

و اگر حق از هوی و هوس هایشان پیروی می کرد، حتماً آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می شد. بلکه پند و عبرتشان را بر آنها آورده ایم، اما آنان از پند و نصیحت نامه خود روی گردان اند. (۷۱)

ابن کثیر گفته است: این آیه بیانگر ناتوانی و اختلاف نظر و تفاوت خواسته های بندگان است، نیز بیانگر آن است که خدای متعال در تمام صفاتش و در تمام افعال و تدبیراتش کامل است. (مختصر ابن کثیر ۵۷۰/۲).

واقعاً هم: اگر حق، تابع هوس های مردم باشد، نظام هستی فاسد و تباه و برباد می گردد، حق، هرگز نباید تابع تمایلات و خواسته های مردم باشد، دین، وسیله بیداری و شرف ملت ها و نجات آنان از نابودی است.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾

یا [مگر برای ادای وظیفه ات] مزدی از آنان می خواهی [که پذیرش دعوتت برای آنان

سنگین است؟] پس مزد پروردگارت بهتر است، و او بهترین روزی دهندگان است. (۷۲) «حَزْجًا»: اجر و مزد. هزینه (سوره: کهف / 94). «حَيْزُ الرَّازِقِينَ»: بهترین روزی رسانیان. بهترین دهندگان (سوره های: مائده آیه 114، حج آیه 58).

یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که طوری فکر می‌کنند که: گویا تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد طلب می‌کنی، بناً ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن که می‌دانند که تواز آنان چنین مزدی و پاداشی نخواستند. حتی الله متعال پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است. «وَهُوَ حَيْرُ الرَّازِقِينَ» او بهترین روزی دهنده و بهترین روزی رسان است؛ چون بدون احتیاج و نیاز عطا می‌کند. تمام کسانی را که از وی روزی درخواست کنند یا درخواست نکنند روزی می‌دهد.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾

به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی. (۷۳) پیامبر، منادی راه درست و صحیح است. ای پیامبر! در حقیقت تو آنها را به راه راست راه و روشی پایدار و بر دینی استوار یعنی دین مقدس اسلام دعوت می‌کنی که انسان را به جنات نعیم واصل می‌کند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ ﴿۷۴﴾

اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست (به راه‌های گمراهی) منحرف شده‌اند. (۷۴)

«ناکِبُونَ»: منحرفان از مسیر یعنی کسانی که حشر و نشر و کيفر و پاداش را تکذیب می‌کنند، از طریق حق و مستقیم منحرفند.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آیید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند)».

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُؤِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾

و اگر به آنان رحم کنیم و آسیب و رنج را که دچار آن هستند [از آنان] برطرف سازیم، باز هم سرگردان و متحیر در سرکشی و طغیانشان لجاجت می‌ورزند. (۷۵)

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتك علي مضر، اللهم اجعلها عليهم سنين كسني يوسف». «بارها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان».

خداوند متعال دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوان‌های گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

«لَلْجُؤَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»: به گمراهی و کجروی و تجاوزگری خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، و سرگردان و حیران دست و پا می‌زدند.

طغیان:

در نظام اخلاقی اسلام، شناخت «مهلکات» و دوری از آنها تأثیر مهمی در اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی دارد. یکی از مهم‌ترین مهلکات که تأثیر زیادی در ویرانی و فساد اخلاق فردی و اجتماعی داشته و باعث دوری از بارگاه الهی و در نتیجه موجب عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌گردد، «طغیان» است.

در قرآن کریم، فرعون به عنوان سمبل طغیان معرفی شده طوریکه در (آیه 17 سوره نازعات می‌فرماید: «**اَذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى**» 17) (به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است) همچنان در (آیه 24 نازعات) می‌فرماید: «**فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ اَلْاَعْلَى**» 24 فرعون در نهایت دعاوی ربوبیت کرد، و آخر الامر در رودنیل غرق شد طوریکه در (آیه 90 / سوره یونس) آمده است. (وما بنی اسرائیل را از بحر عبور دادیم. در حالی که فرعون و لشکریانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال می‌کردند تا چون غرقاب فرعون را فراگرفت گفت: ایمان آوردم که معبودی نیست جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از تسلیم‌شده‌گانم.)

خصوصیات طغیان گران:

بادر نظر داشت هدایات قرآنی طغیان گران دارای خصوصیت بخصوص خویش اند که جمله میتوان بشرح ذیل ببرخی آن اشاره نمود:

- 1 - طغیان گران سعی و تلاش می‌کنند تا از هر وسیله ممکن، استفاده به عمل آورده تا در نتیجه نیروهای فعال در جامعه بشکل از اشکال غیر فعال سازند؛ مانند فرعون که برای اسارت بنی اسرائیل، مردان آنها را می‌کشت و زنانشان را برای خدمتکاری و بهره‌کشی زنده نگاه می‌داشت (قصص قرآنی) و در صورتی که نتوانند مردان را از بین ببرند مردانگی را نابود می‌کنند و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی‌های ناسالم، روحیه شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می‌کنند.
- 2 - طغیان گران همیشه رأی صواب را رأی خود می‌پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر نظر خود نمی‌دهند. (مراجعه شود به (غافر: 29).
- 3 - طغیان گران برای تحکیم پایه‌های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی و سپس به استضعاف اقتصادی بکشانند تا قدرت و توانی برای آنها برای قیام و مقابله با اعمال نادرست طغیان

گران باقی نماند و به این وسیله بتوانند ارزش های دروغین را جایگزین ارزش های راستین نمایند.

4 - طغیان گران به هنگامی که بر اوضاع مسلط اند همه چیز را مال خود می شمردند و همه را بردگان خویش؛ و جز منطق استبداد، چیزی نمی فهمند؛ اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر ببینند موقتاً از تخت استبداد پایین آمده، دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آنها را محترم می شمردند. (مراجعه شود به شعراء: 34 و 35).

5 - طغیان گران در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آنها، نخست تضعیف شود، سپس به راحتی آنها را از سر راه خود بردارند. (اعراف: 123 - 124؛ شعراء: 149).

6 - طغیانگران در سخنان خود دچار تناقض گویی می شوند؛ بطور مثال آنها در تهمت ها و نسبت های دروغین که به انبیای بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گویی عجیبی بودند؛ گاه آنها را ساحر می خواندند. (مراجعه شود به آیه 109 سوره اعراف). وگاهی آنان را مجنون خطاب می نمایند، طوری که در آیه: 102 (سوره اسراء) آمده است.

جلوه گاه طغیان:

باید یاد آور شد که جلوگاه طغیان در عالمان، در علم است که به وسیلهی آن بالای مردم تفاخر و مباحات جلوه می کند.

- طغیان ثروتمندان در مال است که به وسیلهی بخل خود را نشان می دهد. طغیان صالحان در عمل نیک است که به وسیلهی ریا و سُمعه (خودنمایی و شهرت طلبی) نمایان می شود. و طغیان هواپرستان در پیروی از شهوت ها جلوه می کند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

همانا ما آنان را به عذاب و آسیب ها [ی دنیایی] گرفتار کردیم، ولی نه برای پروردگارشان فروتنی کردند و نه به پیشگاهش زاری می کنند. (٧٦)

باید متذکر شد که: کافران لجوج، نه با رحمت خداوند متعال هدایت می شوند و نه با قهر و عذاب الهی. در آیهی قبل، دربارهی کافران لجوج خواندیم که: اگر به آنان رحم کنیم، لجاجت می کنند و به راه نمی آیند؛ و در این آیه مبارکه می خوانیم: اگر آنان را با قهر خود هم گرفتار و عذابشان کند، باز هم به راه نمی آیند.

خداوند متعال انواع مجازات ها و اشکال مشاکی و پرابلم های بر کفار لجوج نازل می فرماید ولی آن ها برای پروردگار خود فروتن نمی گردند و از گناه خویش دست بردار نمی شوند و به توبه مراجعه نمی نمایند. یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند. واقعاً باید گفت که انسانهای سنگدل به مرحله ای می رسد که در برابر خدای بزرگ، هرگز خضوع و تضرع و ناله نمی کند.

شان نزول آیه 76:

746- نسائی و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوسفیان نزد پیامبر (آمد و

گفت: ای محمد! تو را به خدا و خویشی و قرابت قسم می‌دهم، ما پشم و کرک شتر را با خون یک جا کوبیده خوردیم. آیه «وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» نازل شد. نسائی در «الکبری» 11352 و «تفسیر» 372، طبری 25632، واحدی 629، طبرانی 11 / 370 ح 12038، حاکم 2 / 394 و بیهقی در «دلایل» 2 / 90 از چند طریق از یزید نحوی از عکرمة از ابن عباس روایت کرده اند. این حدیث با طرقتش حسن و به اصلش حدیث بعدی شاهد است. بدون نزول آیه. «تفسیر شوکانی» (1816).

747- بیهقی در «دلایل» روایت کرده است: ابن اثال حنفی به اسارت سپاه اسلام درآمد، او را به حضور پیامبر آوردند و آن حضرت از ادش ساخت. ابن اثال اسلام را پذیرفت و به مکه سپس از آنجا خارج شد و مسیر رفت و آمد بین مکه و میره را که از توابع یمامه به شمار می‌آمد مسدود ساخت. تا این که قریش از گرسنگی دست به خوردن کرک کوبیده و خون زد. آنگاه ابوسفیان به خدمت سرور کائنات شتافت و گفت: آیا تو نمی‌گویی که من دلسوز و مایه رحمت برای جهانیان هستم، پیامبر گفت: بله، ابوسفیان گفت: تو پدران را با شمشیر و فرزندان آن‌ها را از گرسنگی کشتی. پس این آیه نازل شد.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

تا هنگامی که دری از عذابی سخت به روی آنان بگشاییم، ناگهان در آن حال از همه چیز مأیوس و نومید می‌شوند. (٧٧)

«بَابًا ذَا عَذَابٍ»: دری از عذاب. مراد مجازات روز قیامت و عذاب دوزخ است (زخرف آیات 74 و 75). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

ابو سعود گفته است: همان طور منظور از عذاب، عذاب آخرت است و توصیف آن به «شدید» مؤید این نظر است؛ یعنی ما آنان را به تمام سختی‌ها، از قبیل قتل و اسارت و گرسنگی و غیره آزمایش کردیم، اما نرمش و توجهی به اسلام از آنان مشاهده نشده تا زمانی که عذاب آخرت را می‌بینند. در آن هنگام نومید شده و سر ذلت را فرو می‌آورند. (ابو سعود ٤٠/٤).

«مُبْلِسُونَ» «مبلس» از مادهی «ابلاس» گرفته شده و به معنای اندوهی است که پس از وقوع حادثه‌ی تلخ و شدید به انسان دست می‌دهد و غالباً او را به سکوت و حیرت و یأس می‌کشاند. (مراجعه شود به سوره: روم آیات 12 و 49).

به یاد داشته باشید که: در عذاب نهایی، جایی برای توبه و نجات نیست و عذاب شدگان خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُم السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و اوداتی است که برای شما گوش و چشمها و قلبها آفرید (ولی) عده بسیار کمی از شما شکر او به جای می‌آورید. (٧٨)

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

و او ذاتی است که شما را در زمین منتشر و پراکنده ساخت. و به‌سوی او محشور خواهید شد. (٧٩)

«ذَرَأَ»: آفریده است و افزون و پراکنده نموده است (مراجعه شود به سوره : انعام آیه 136، سوره اعراف آیه 179). «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: در پیشگاه او جمع آورده می‌شوید. به پیشگاه او برگردانده می‌شوید (مراجعه شود: بقره آیه 203، آل عمران آیات 12 و 158).
وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

و اوداتی است که حیات می دهد و می میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست، آیا نمی‌فهمید؟ (٨٠)
«إِخْتِلَافٌ»: آمد و شد. دگرگونی زمانی و فعل و انفعالات (بقره آیه: 164، آل عمران آیه 190). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.
«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» و تنها اوست که از عدم ایجاد کرد، بعد از حیات می‌میراند، بعد از مرگ برمی‌انگیزد.

«وَلَهُ إِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و پشت سر هم آمدن شب با تاریکی‌هایش و روز با روشنگری‌هایش همراه با اختلاف در اوقات تنها از اوست،
«أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس آیا در عظمت و قدرت بی‌مثال خداوند متعال نمی‌اندیشید؟! «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری‌تعالی تا به خود آبیید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟ و حقیقت امر اینست که: اندیشه و تعقل، انسان را به توحید می‌رساند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

بلکه این مردم کافر هم همان سخن کافران پیشین را گفتند. (٨١)
کفار در انکار روز جز منطق و استدلال جدیدی را برای بازگویی ندارد، و تنها حربی آنان در برابر حق، تعجب همراه با انکار است.
محمد علی صابونی مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: «بل» برای اضراب است. یعنی عقل و خرد جهت درک این دلایل و اندرزها را ندارند، بلکه این مشرکان -کفار مکه- گفته‌ی ملت‌های قبل را تکرار و بازگو می‌کنند، یعنی دشمنان خدا پیامبرش را تکذیب و کتابش را انکار کردند و همان جوابی را ارائه دادند که کفار پیش از آنان ارائه می‌دادند.

قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ (٨٢)

کافران بیان می‌داشتند: آیا معقول است که وقتی یک بار مردیم و در گور شدیم، اجساد ما در زمین پاشان و پراکنده شد و به صورت ذرات پراکنده در آمدم و استخوان‌های ما در قبر فرسوده و پوسیده شد، باز به صورت مخلوق درمی‌آییم؟ چنین امری هرگز نمی‌شود. و چنین امر غیر ممکن است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی‌آنکه در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده‌اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی‌بهره است.

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

البته این وعده به ما، و در گذشته به پدران ما (نیز) داده شده است، اما این، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (٨٣)
«أَسَاطِيرُ»: جمع أسطورة، اکاذیب. دروغگوئی‌ها (سوره‌های: انعام آیه 25، فرقان آیه 5).

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می گویند: ای محمد! این سخن بر پدران ما نیز تکرار شده، آنگونه که تو نیز آن را به ما می‌گویی یعنی: قبل از بعثت محمدصلی الله علیه وسلم نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند ولی این امر برای ما آشکار نشده است؛ این سخن جز خرافات امت‌های پیشین نیست.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: اگر می‌دانید کیست که زمین را آفریده و مالکیت زمین و هر که در آن است از آن اوست؟ کیست که روزی دهنده همگان و تدبیر گرهمگی است؟ (۸۴) «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر فهمیده و آگاهید. این جمله متضمن تحقیر مخاطبان بوده و اشاره به نادانی ایشان دارد.

امام قرطبی می‌فرماید: خدا در این آیه از پروردگاری و یگانگی و مالکیت بی‌زوال خود و قدرت و توانایی خویش که تغییر پذیر نیست، خبر می‌دهد. و این آیات و آیات بعد از آن نشان می‌دهند که جایز است با کفار به مجادله پرداخت و علیه آنان اقامه‌ی دلیل کرد. و یادآور شده است که هر آن کس خلق و ایجاد و ابداع و نوآوری را شروع کرده است همو شایسته‌ی پروردگاری و پرستش است. (قرطبی ۱۴۵/۱۲-۱۴۶).

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

(در جواب تو) می‌گویند: همه از آن خدا است، بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟ (۸۵) هر انسان آگاهی این حقیقت را می‌داند که: زمین و همه‌ی کسانی که در آن هستند، بی‌صاحب و بی‌حساب نیست. ای پیامبر! به آنان بگو: پس آیا این امر دلیلی بر آن نیست که الله متعال برزنده ساختن بعد از میراندن نیز تواناست؟ «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»: تذکر به معنی یاد کردن و اندیشیدن و به خاطر آوردن است (سوره انعام آیه ۱۵۲). اصل (تَذَكَّرُونَ) تَذَكَّرُونَ است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

بگو: مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾

البته باز جواب دهند که آنها از الله است، بگو: پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟ (۸۷) «أَفَلَا تَتَّقُونَ»: پس چرا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ پس چرا خود را از موجبات عذاب خدا به دور نمی‌دارید؟

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

بگو: کیست آن که پادشاهی هر چیزی در دست اوست؟ و او ذاتی است که پناه می‌دهد، و در برابر (عذاب) او (به کسی) پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید. (۸۸) «مَلَكُوتُ»: ملک سترگ. فرماندهی بزرگ (انعام آیه ۷۵، اعراف آیه ۱۸۵، یس آیه ۸۳). «يُجِيرُ»: پناه می‌دهد. در پناه خود می‌گیرد، و به فریاد می‌رسد. «لَا يُجَارُ عَلَيْهِ»: کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود، و فریادرسی نمی‌گردد. (تفسیر خرمدل)

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»: ای پیامبر! به آنان بگو: ملک کامل و وسیع در دست کیست مالک، تدبیر ساز و گرداننده همه چیز کیست؟ و خزانه و اصل همه چیز در اختیار کیست؟

و کلیدهای امور به دست کیست؟ و کیست در این عالم هستی دخل و تصرف و ایجاد و خلق را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ و تدبیر عالم در دست کیست؟
« وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ » همواره پناه دهنده‌ی پناه جویان است و در پناه هیچ کس نمی‌رود؛ یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند از عذاب الهی خود را نگاه دارد و هیچ‌کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او در برابر الله متعال قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلٌّ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

می‌گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می‌گوئید شما را سحر کرده اند؟ (۸۹)

«قُلٌّ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر الله تعالی را می‌پرستید، و ایمان به پیامبر و کتاب روز آخرت برگردانیده شدید؟ گویی به شما سحری رسیده است!؟

ابو حیان گفته است: سحر در اینجا مستعار است و تشبیه در آشفتگی و پریشانی آنها است؛ چرا که پرت و پلا می‌گویند همان گونه که از انسان افسون شده چرت و پرت‌گویی رخ می‌دهد. (البحر المحيط ۶/۴۱۸).

این سه توبیخ را مرحله به مرحله ترتیب داده و اول گفته است: **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** (آیه: ۸۵) و وهله‌ی دوم گفته است: **«أَفَلَا تَتَّقُونَ»** (آیه ۸۷) که بلیغ‌تر همان است؛ زیرا تخویف و تهدید بیشتر را دربر دارد. و در مرحله‌ی سوم گفته است: **«فَأَنَّى تُسْحَرُونَ»**، (آیه: ۸۹) در این عبارت توبیخی مکنون است که در دیگر عبارات نیست. (التسهیل ۳/۵۵).

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾

چنین نیست [که آنان می‌گویند] بلکه ما حق را برای آنان آورده ایم، و بی تردید آنان دروغ‌گو هستند. (۹۰)

«الْحَقِّ»: مراد قرآن است که آئین‌نامه راستین اسلام است (سوره: بقره / آیه ۱۱۹، نساء آیه ۱۷۰، یونس آیه ۱۰۸). توحید و کتاب‌های آسمانی و شرائع الهی. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۱ الی ۹۲) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث بعمل می‌آید.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾

الله هرگز فرزندی اتخاذ نکرده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد) (لذا) منزّه و پاک است الله از آنچه (کافران در حق او) وصف می‌کنند. (۹۱)

«لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»: هر خدائی به اداره امور آفریدگان خاص خود می‌پرداخت و به دیگران محبت و مرحمتی نمی‌کرد، و از آمیزش مخلوقات خویش با سایر آفریده‌ها

جلوگیری می‌نمود، و نمی‌گذاشت خدایان دیگر بر آفریدگانش چیره شوند و در کارهایشان دخالت ورزند. **«لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلِيَا بَعْضٍ»:** برخی بر برخی دیگر می‌خواست چیره شود. یکی بر دیگری برتری می‌جست، تا بر رقعہ ملک خود بیفزاید و سایرین را مغلوب خویشتن نماید.

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: اگر چندین الله موجود بود، هر یک تنها به مخلوق خود می‌پرداخت. آنگاه هر یک می‌خواست دیگری را مغلوب کند، در نتیجه بعضی بر بعضی دیگر غلبه پیدا کرده و در عالم نظمی برقرار نمی‌شد، وانگهی نظمی محکم و دقیق در عالم هستی دیده می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۵۷۳/۲).

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾

او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند. (۹۲) **«تَعَالَى»:** بالاتر و برتر است. بسی دورتر و والاتر است (سوره: انعام آیه 100، اعراف/ آیه 190).

خواندگان گرامی! پس از آن که خداوند متعال، پندارهای باطل مشرکان و بی‌باوران را در مورد فرزند گرفتن، شریک داشتن و انکار قیامت و پاداش آن، مردود شمرد، اینک در آیات متبرکه (93 الی 98) راهنماییهای آموزاند الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دعا و تضرع است، تا بوسیله آن از عذابی که دامنگیر مشرکان زمان حیات مبارکش می‌شود، در امان بماند و بدیها را به نیکویی پاسخ دهد؛ چون نیکویی در اوقات فراوان سودمند است. سپس به او امر کرد تا برای رهایی از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان در هر کاری به الله متعال پناه برد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْبِي مَا يُوعَدُونَ ﴿۹۳﴾

بگو: پروردگارا! اگر آن [عذابی] را که به آنان وعده می‌دهند، به من نشان دهی. (۹۳) حضور در میان ظالمان، خطر گرفتاری به عذاب‌های الهی را در پی دارد. **«تُرِيْبِي»:** به من بنمائی. به من نشان دهی. مراد این است که اگر عذاب و بلا را دامنگیر شان کردی، در حالی که من در قید حیات و در میان‌شان باشم. مفسیر تفسیرانوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میان‌شان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا می‌کردند: **«وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرِ مُفْتُونٍ».** «خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾

پس پروردگارا! مرا در میان قوم ظالم قرار مده [و با آنان قرین عذاب مکن]. (۹۴) یعنی خدایا! مرا از زمره‌ی ستمکاران قرار مده به گونه‌ای که همراه با آنها من هم نابود شوم.

مصطفی خرمدل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد: «لا تَجْعَلْنِي»...: مراد این است که اگر کافران طاغی و ستمگران یاغی را به عذاب گرفتار فرمودی، مرا همراه ایشان گرفتار عذاب مفرما. یعنی گاهی فتنه و بلا بیگناه و گناهکار، یا تر و خشک را

شامل می‌شود، پروردگارا در چنین مواقعی مرا از عذاب به دور دار (أنفال / آیه 25).
 دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید:
 پس پروردگارا! در آن صورت مرا با کافران هلاک مکن و مرا از عذاب و خشمت به سلامت دار؛ مرا در مجازات با اشرار یکجا نساز، بلکه از کسانی قرارم ده که از ایشان راضی گردیده‌ای؛ مرا همراه ابرار قرار ده. (تفسیر المیسر)
 ابو حیان گفته است: مسلم است پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است و از این که در زمره‌ی ستمکاران قرار گیرد بعید و غیر ممکن است، اما به عنوان اظهار بندگی و فروتنی در پیشگاه خدا به او امر شده است دعا کند.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾

و به یقین ما تواناییم آن عذابی که به آنان وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم. (۹۵)
 به یاد داشته باشید که: تأخیر در عذاب، نشانه‌ی ناتوانی الله متعال نیست:
 مفسران در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسند: پروردگار با عظمت در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه و سلم دل‌داری داده، می‌فرماید: ای پیامبر! و به راستی خداوند با عظمت بر این امر تواناست که آنچه را از عذاب دنیا به کافران وعده اما بر مبنای حکمت خود آن را به تأخیر می‌اندازیم. این حکمت‌های عبارتند از:

- به آنان مهلت می‌دهد تا توبه کنند می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.
- با آنان اتمام حجت کند.
- در آینده افراد مؤمنی از نسل آنان به وجود می‌آید.
- به خاطر وجود پیامبر صلی الله علیه و سلم که مایه‌ی رحمت و برکت است.

ادْفَعْ بِالنِّبِيِّ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

بدی را با بهترین روشی آن دفع کن؛ ما به آنچه که [مشرکان به ناحق ما را به آن] وصف می‌کنند، داناتریم. (۹۶)

بدی را می‌توان با بدی جواب داد، ولی این برخورد و این شیوه رفتار برای رهبر یک مجتمع شایسته و مناسب نمی‌باشد.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی‌های دشمنان است. طوریکه در این بابت می‌فرماید: ای پیامبر! بدی از سوی مردم را با بدیی از نزد خود مقابله نکن، بلکه شکیبایی و بردباری و گذشت در پیش گرفته و بدی را با نیکی جواب ده تا به رحمت دانای غیب دست یابی؛ به علاوه این روش، سبب کفاره شدن گناه و رویکرد دل‌ها به سویت می‌شود.
 امام ابن کثیر در تفسیر خویش می‌نویسد: خدا در نشست و برخاست با مردم او را به در پیش گرفتن سودمندترین روش یعنی نیکی در مقابل بدی راهنمایی فرموده است، تا خاطر طرف را جلب کند و دشمنیش را به دوستی و کینه‌اش را به مهر و محبت، مبدل کند. (مختصر ابن کثیر ۵۷۴/۲).

« نحن أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ »: ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم، ما به حال و وضع و تکذیب و استهزای آنان با خبر هستیم، یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

و بگو: پروردگار! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می آورم. (۹۷)
«هَمَزَاتٍ»: جمع هَمَزَة، تحریکات. مراد وسوسه ها است.

پناه بردن به به پروردگار با عظمت باید مکرر و جدی باشد. و تنها پناهگاه مطمئن همانا الله متعال است. نباید فراموش کنیم که شیاطین، متعدّد و وسوسه های آنان نیز متعدّد و گوناگون است. در آیه مبارکه می فرماید: ای پیامبر! و بگو: پروردگار! از وسوسه های فریبنده و از تحرکات اغوا گرانه شیاطین و از دعوت های انگیزنده آن ها به سوی گناه، فحشا و منکر به تو پناه می آورم. الهی ما را از شر شیطان رجیم و از سوسه های فتنه انگیز آن نجات دهی. آمین یا رب العالمین .

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگار! (۹۸)
 بالاتر از وسوسه، حضور شیطان هاست، یکی از راه های نفوذ شیطان، اشاره ها و وسوسه های او نسبت به برخوردهای بد ما با دیگران است. پروردگار! و از اینکه شیاطین در چیزی از کارها و امورم حاضر شده و آن امر را بر من تباه سازند، به تو پناه می برم.

در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب (رض) از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم کلماتی را به ما تعلیم می دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می خواندند: **«بِاسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ».** «به نام خدا به کلمات تامه او پناه می برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و از این که حاضر شوند».

در روایاتی آمده است که : عبدالله بن عمرو (رض) این دعا را به کسانی از فرزندان او که به حد بلوغ می رسیدند، تعلیم می داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می نوشت و بر گردنشان می آویخت.
 خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (99 الی 111) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت ، مورد بحث قرار گرفته است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگار، مرا باز گردانید. (۹۹)
 در این هیچ جای شکی نیست که؛ منحرفان روزی بیدار خواهند شد و تقاضای بازگشت به دنیا را خواهند کرد، اما آن تقاضا نشدنی است. کفار همچنان به توصیف های ناروا و کردارهای زشت و بد خود ادامه می دهند. تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان آید، و در آستانه مرگ قرار گیرد و وحشتی و سختی ها آن را که پیش رو دارد مشاهده کند، باید گفت که: ضایع کردن عمر و فرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است طوری که یاد اوری شدیم؛ انسان در آن وخت از خواب غفلت بیدار شده آنگاه می گویند: **« قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ »** آنگاه از فرط پشیمانی و حسرت می گوید: پروردگار! مرا به دنیا باز گردان. مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید . ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

در این شکی نیست که: تقاضای بازگشت از سوی کفار جدی به نظر می رسد، ولی قول و گفتار آنان در مورد صالح شدن مشکوک است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می گویند:] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند. (۱۰۰)

«لَعَلِّي»: تا این که من. شاید که من.

«فِيمَا تَرَكْتُ»: در برابر فرصتهایی که از دست داده ام. در برابر اموال و اشیایی که آنها را ترک گفته ام و از آنها جدا گشته ام. به عوض ایمان و اعمال نیکویی که نداشته ام. «بَرْزَخٌ»: حائل و مانعی که ایشان را از رجوع به دنیا باز می دارد. عالم برزخ. مراد از برزخ، مرگ و یا این که جهان میان مرگ و رستاخیز است که بدان عالم قبر و عالم ارواح نیز گفته می شود. «ترجمه معانی قرآن» خرمدل

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» نه هرگز! «کلا» کلمه ایست برای منع و زجر به کار می رود. یعنی: برگشتی به دنیا در کار نیست، بنابراین باید از این آرزو خویش دست بردارد؛ زیرا درخواستش بی فایده است و به آن ترتیب اثر داده نمی شود. «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ - 100» در مقابل آنها عالم برزخ قرار دارد که مانع برگشتن آنها به دنیا می باشد و از برگشتن آنها جلوگیری می کند و تا روز رستاخیز در آن خواهند بود. مجاهد گفته است: برزخ مانع و حایل بین دنیا و آخرت است.

بنابراین کسانی که مُکنت و امکاناتی دارند، باید بیشتر در این دنیا که مزرعه آخرت است، عمل صالح انجام دهند. ولی با تأسف، غرور و غفلت برای تعدادی از انسانها چنان دائمی است، که از خواب غفلت در عالم برزخ بیدار می شوند و در آن وخت تقاضای برگشت به دنیا را مطرح می کنند اما این تقاضای شان عملی شدنی نیست، اقرار کافران به اشتباه، تنها با زبان کافی نیست بلکه باید پشتوانه ای قلبی هم در بر داشته باشند.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند. (۱۰۱)

«الصُّور»: بوق. مراد صور دوم است که نشانه رستاخیز مردگان است (انعام آیه 73). «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»: هیچ گونه روابط فامیلی و خویشاوندی بر جای نمی ماند. بدین معنی که در قیامت انسان است و اعمالش و هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند و نسبت ها و خویشاوندی ها از کار می افتد (عبس / 34 - 37).

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر نمی پرسند. این عدم پرسش از یکدیگر در آغاز هنگامه رستاخیز است (سوره: قصص آیه 66، معارج آیه 10) و الا بعد از آن پرسش و مجادله در می گیرد (صافات آیه 27، طور آیه 25، مدثر آیه 40). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ» وقتی برای بار دوم در صور دمیده شد؛ یعنی برای حشر و نشر

در صور دمیده شد، و مردم از قبرهایشان بیرون شوند. **«فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»** در قیامت، اسناد افتخار دنیوی محو می‌شود. دیگر نه موقعیت های برتر اجتماعی (مانند مال و ثروت و جاه که در دنیا داشته‌اند) به دردشان می‌خورد و نه پیوندهای نسبی و خویشاوندی‌ها و فخر ورزیدن به آن‌ها؛ سودی را ببار می‌آورد. چرا که موقف محشر، جایگاه نمایش نیکی‌ها و بدی‌ها و ثواب‌ها و گناهان است نه محل طرح ادعاهای بی‌پشتوانه و باطل.

در آن روز از شدت خوف و ترس و سراسیمگی، رحم و مهر و محبت رخت برمی‌بندد، به گونه‌ای که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد. در این موقف هیچ‌کس از حال دیگری نمی‌پرسد؛ زیرا هر کس برای خود چنان وضع پرت و پریشانی و پر از گرفتاری دارد که او را از پرداختن به دیگران بی‌نیاز می‌سازد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ازدواج نمود، فرمود: «به خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی»». «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است.

باید متذکر شد که: بزرگترین خسارت انسان، هدر دادن عمر و استعدادهای خویش است. و رستگاران، کسانی هستند که برای روز قیامت خویش ذخایری داشته باشند.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾

پس کسانی که میزان اعمال نیک‌شان سنگین باشد، پس این گروه، ایشان نجات یافته‌گان اند. (۱۰۲)

«ثَقُلَتْ»: سنگین شود. مراد رجحان کفه حسنات بر سیئات، و ارزشمندی اعمال و اقوال انسان است در پیشگاه الله متعال.

«مَوَازِين»: جمع موزون، برکشیده‌ها و سنجیده‌ها. هدف از آن کردار و گفتار و پندار دنیوی انسان است. یا جمع میزان، به معنی ترازوی اعمال است (سوره: اعراف آیه 8، سوره انبیاء آیه 47). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل حقیقت هم همین است که: رستگاران، کسانی هستند که برای قیامت ذخایری و توشه‌ای داشته باشند، طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: **«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»** پس کسانی که ثواب‌هایشان از اعمال شایسته بسیار باشد و این ثواب‌ها روز حساب در کفه میزان برگناهان سنگینی نماید، **«فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»** بی‌گمان او به نعمت‌های ابدی و جاودانه نایل و رستگار شده است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند. (۱۰۳)

تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿۱۰۴﴾

و آتش دوزخ چهره‌هایشان را می‌سوزاند، و آنها در آنجا غمگین و ترش روی‌اند. (۱۰۴) **«تَلْفَحُ»:** شعله می‌زند. مراد سوزاندن و بریان کردن است.

«كَالْحُونِ»: ترش رویان و چهره در هم کشیدگانی که لب‌هایشان از درد و رنج جمع و باز بماند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

« نَفْحُ » به معنای سوزاندن چهره و

«كَلَج» به معنای برگشتن لب و آشکار شدن دندان‌ها است.

«تَلْفَحُ وَجُوهَهُمُ النَّارُ» زبانه و حرارت آتش دوزخ از شدت سوزش و شرارتی که دارد هر لحظه و پیوسته به شدت چهره دوزخیان را می‌سوزاند.

«تَلْفَحُ» فعل مضارع و رمز استمرار را بیان می‌کند.

ذکر اختصاصی (وجه) را بخاطری نموده است، زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است.

«وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونِ» و آنان در دوزخ ترش، سیمای کریه و زشت، لب‌هایشان در هم فرو رفته و بریان دندان‌هایشان نمایان است. کفار در دوزخ، هم عذاب جسمی دارند، «تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ» و هم توبیخ و عذاب روحی.

ابن مسعود گفته است: دندان‌های آنان نمایان و لب‌هایشان به هم آمده و سرهایشان با شانه‌ی آتشین نشانه می‌شود. در حدیث آمده است: «آتش او را کباب کرده تا جایی که لب بالایش تا وسط سر جمع می‌شود و لب زیرینش فرو افتاده تا به ناف می‌رسد». (اخراج از ترمذی و گفته است: حسن غریب است.)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

[الله به آنان می‌گوید:] آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما [همواره] آنها را تکذیب می‌کردید؟ (۱۰۵)

«أَلَمْ تَكُنْ...»: مراد این است که آیات من برای شما خوانده می‌شد و شما بدان‌ها ایمان نمی‌آوردید و بلکه یاوه و دروغ می‌نامیدید.

در روز قیامت به کافران به عنوان سرزنش و توبیخ گفته می‌شود: آیا آیات کتاب الهی قرآن در دنیا با دلایل قاطع و استوار به شما خوانده نمی‌شد.

«فَاكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» با وجود این که کاملاً واضح بود همواره آن را مورد تکذیب قرار می‌دادید و می‌گفتید که این آیات از جانب خداوند متعال نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

می‌گویند: ای پروردگار! تیره بختی و شقاوت ما بر ما غالب شد، و ما گروهی گمراه بودیم. (۱۰۶)

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند، چون علیه آن‌ها حجت اقامه شد و آنان به این یقین رسیدند که هلاک می‌شوند بنا گفتند: پروردگار! «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (106)» «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾

ای پروردگار ما! ما را از این جا بیرون کن، پس اگر باز (به سوی کفر و شرک) برگشتیم، پس در این صورت ظالم خواهیم بود. (۱۰۷)

«عُدْنَا»: برگشتیم. دعوت کردیم.

در آیه قبلی خواندیم که آنان اول به گناه خود اقرار و اعتراف کردند، و سپس به خواهش و زاری روی می‌آورند، و گفتند پروردگار! ما را از دوزخ نجات ده تا به دنیا باز گردیم

و هدایت شویم و انگه اگر باز هم به گمراهی بر گشتیم این بار دیگر ظلم کرده‌ایم و عذاب بر ما واجب شده است. اما جواب یأس و نومیدی شنیدند.

قَالَ اٰخَسُوْا فِيْهَا وَلَا تَكَلِّمُوْنَ ﴿۱۰۸﴾

(الله) فرماید: با ذلت و رسوایی داخل شوید و با من سخن نگوئید. (۱۰۸)
«اٰخَسُوْا»: بتمرکید! چخه! ساکت! این اصطلاح برای راندن و دور کردن سگ به کار می‌رود و نسبت به انسان، برای ساکت کردن زبونا نه است (سوره: بقره/آیه 65).
 در التسهیل آمده است: **«اٰخَسُوْا»** کلمه‌ایست که برای راندن سگ‌ها به کار می‌رود، پس متضمن توهین و راندن است. (التسهیل ۵۷/۳)

الله متعال سرزنش کنان به آنان می‌فرماید: دلیل و حقارت زده در آتش باقی بمانید و با من سخن نگوئید! ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! در این وخت اند که: از رحمت ارحم الراحمین ناامید می‌شوند.

اِنَّهٗ كَانَ فَرِيْقًا مِّنْ عِبَادِيْ يَفُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰمَنًا فَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ ﴿۱۰۹﴾

[به یاد دارید که] گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما! ایمان آوردیم، پس ما را بیامرزش و به ما رحم کن، و تو بهترین رحم‌کنندگانی. (۱۰۹)

فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ سَخِرِيًّا حَتّٰى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِيْ وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحِكُوْنَ ﴿۱۱۰﴾

ولی شما آنان را به مسخره گرفتید، تا جایی (که غافل شدید و) ذکر و عبادت مرا از یادتان برد، و شما بر آنان (بندگان مخلص من) می‌خندیدید. (۱۱۰)
سَخِرِيًّا: مسخره کردن، تحقیر کردن. **سَخِرِي** (بکسر سین و ضمّ آن): مسخره شده و تحقیر شده و نیز به معنی تسخیر شده آید.

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از: بلال، خباب، صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را مسلمانان مستضعفی که ابوجهل و یارانش آنان را مسخره می‌کردند. (تفسیر قرطبی ۱۵۴/۱۲).

«تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد الله متعال را فراموش کردید **«و شما بر آنان می‌خندیدید»** در دنیا، از این‌که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

اِنِّيْ جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوْا اِنَّهُمْ هُمُ الْفٰئِزُوْنَ ﴿۱۱۱﴾

ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان (در برابر اذیت و تمسخر مردم) پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند. (۱۱۱)

یعنی مسلمانان بر ایذای عملی و آزار زبانی شما صبر کرده بودند امروز به چشم سر می‌بینید که آنها در مقابل شما چه ثمره یافتند آنها را به مقامی رسانیدم که در آنجا از هر حیث کامیاب و به هر نوع لذتها و مسرتها نایل اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی از منکران قیامت و این که آنان بار دیگر به دنیا باز نخواهند گشت، بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (112 الی 118) که از جمله آیات پایانی سوره نیز میباشد در باره اینکه فرشتگان به امر الله متعال از دوزخیان درباره ی مدت

زیستنتشان در دنیا به شیوه ی توبیخ سؤال می کنند؛ هر چند هدف سؤال نیست. سپس خداوند دلیل زنده شدن را بیان می نماید و به پیامبر دستور می فرماید، از بارگاه او آمرزش و رحمت بجوید تا امتش نیز شیوه ی آمرزش را فراگیرند و راه یابند و مانند بی باوران نباشند.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

(آن گاه الله به کافران) می گوید که می دانید شما چند سال در زمین توقف کرده اید. (۱۱۲)

در قیامت از مردم سؤال می شود: شما چه مدتی در دنیا اقامت داشتید؟ «كَمْ لَبِئْتُمْ» این سؤال چندین بار در قرآن مطرح شده و هرکس طبق پندار خود جواب آنرا ارایه میدارد. تعدادی می گویند ما به مقدار ساعتی از يك روز، در دنیا ماندیم. «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (احقاف، 35) تعدادی می گویند يك شامگاه، یا يك صبح. «عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» « نازعات، 46.» يك روز یا قسمتی از يك روز. «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» مومنون 113. عبدالرؤف مخلص هر وی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان به طریق سرزنش و توبیخ سؤال می کند: چند سال در دنیا بهسر بردید؟ تا این حقیقت را برای شان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده اند، هر چند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِينَ ﴿١١٣﴾

در جواب می گویند: تنها به اندازه يك روز یا قسمتی از يك روز! از آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما. (۱۱۳)

«لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...»: این پاسخ یا پاسخ های دیگری توسط گروه های مختلف دوزخیان است (سوره: بقره/ آیه 259، یونس/ آیه 45، طه/ آیه 103، نازعات/ آیه 46) در مقام مقایسه عمر ناچیز این جهان با عمر طولانی و ابدی آن جهان است. «الْعَادِينَ»: شمارندگان. حسابگران و حسابرسان. «ترجمه معانی قرآن». آنان در حالیکه از شدت خوف و ترس در دهشتی عظیم به سر می برند جواب می فرمایند: در دنیا فقط یک روز یا بخشی از یک روز زندگی کردیم؛ از شمارگران که ماه ها و روزها را برمی شمارند یا فرشتگانی که نگاهی که اعمال و عمرهای بندگان را می شمارند بپرس زیرا آن ها از ما داناتراند.

این عباس گفته است: عذابی که در آن به سر می برند مدت ماندن در دنیا را از

قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

الله می فرماید: جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می دانستید. (۱۱۴) «... لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر اندک دانش و معرفتی می داشتید، در پرتو آن متوجه عمر محدود و ناچیز خود در برابر عمر نامحدود و سرمدی آخرت می شدید. بعضی حرف (لَوْ) را به معنی (لَيْتَ) دانسته اند که در این صورت معنی چنین می شود: ای کاش! شما این مطلب را در دنیا می دانستید. «ترجمه معانی قرآن» و اگر نزد شما علم سودمندی بود که به راه صواب رهنمونتان می شد، بر انجام طاعت و ترک معصیت صبر می کردید در آن صورت یقیناً به رضوان و حنان دست می یافتید.

امام فخر رازی می فرماید: به آنها گفته می‌شود: درست گفتید، جز مدتی کوتاه در دنیا نبودید، آن هم سپری شد و گذشت. منظور این است که کوتاهی ایام دنیا را در مقابل ایام آخرت به آنها یادآور شود. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۲۳).

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟ (۱۱۵)

«عَبَثًا»: بیهوده. باطل. بی‌فلسفه و حکمت. مراد این است که خداوند مردمان را در اصل برای سزا و جزای آخرت آفریده است (سوره: یونس آیه ۴).

باید گفت که: آفرینش انسان، هدفدار است. و در کار خداوند عبث و بیهودگی اصلاً گنجایش ندارد. زندگی دنیا بدون آخرت، بیهوده و لغو است. انسان مسئول و متعهد است. (باید خود را برای پاسخ گویی در قیامت آماده کنیم). هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی‌شود.

همچنان قابل تذکر است که: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد از این زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته اید.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این مبارکه می نویسد: ای بندگان! آیا پنداشتید که الله متعال شما را بی‌هوده و بی‌هدف آفریده است؟ به طوری که نه امری در کار است و نه نهی، نه ثواب و نه عقابی و به سوی خدا باز نمی‌گردید تا هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا دهد؟ (تفسیر المیسر)

تفسیر: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی‌آید اگر بعد از این زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته اید.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾

پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بیهوده آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است. (۱۱۶)

«الْمَلِكُ الْحَقُّ»: شاهنشاه حقیقی و فرمانروای راستین.

«الْكَرِيمُ»: عظیم (سوره: مؤمنون آیه ۸۶). چیزی که از آن خیرات فرود آید. آنچه خداوند بزرگوارش فرموده باشد.

بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، هموکه معبود و پروردگاری جز وی نیست و همو که پروردگار عرش گرامی است.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾

و هر کس با خدا معبود دیگری بپرستد [که] هیچ دلیلی بر حَقَّانیت آن ندارد، حسابش فقط نزد پروردگار اوست؛ بدون تردید کافران، رستگار نمی‌شوند. (۱۱۷)

«يَدْعُ»: فرا خواند. پرستش نماید.

بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، همان که معبود و پروردگاری جز وی نیست و همان که پروردگار عرش گرامی است.

امام نسفی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این سوره مبارکه را با آیه **«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۱»** [المؤمنون: 1] آغاز کرد و آن را با: **«إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الْكَافِرُونَ»** [المؤمنون: 117]. (بدون تردید کافران، رستگار نمی شوند) به پایان آورد. تا تفاوت بین دو گروه مؤمن و کافر مشخص شود. پس فاصله و تفاوت بین اول و آخر بسی است!

مؤمن کیست؟

ایمان، تنها یک **«کلمه»** نیست، بلکه یک **«باور قلبی»** است که ما را متوجه جهتی می کند و بدان بر می انگیزد و عزم ما را بدان سو می کشاند و حرکت و عمل ما را شکل می دهد. و در **«چگونه زیستن»** نقشی مهم دارد و محور ارزش گذاری برای اندیشه ها و عملکردهای مردم است. به دلیل همین اهمیت است که گام اول ورود به مسیر بندگی و مسلمانی، **«ایمان»** است و کسی که این باور مقدس را داشته باشد، **«مؤمن»** نامیده می شود.

ایمان، گرایش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روحی به یک موجود برتر، به یک آفریدگار توانا، به یک مکتب نجات بخش، به یک زندگی دیگرپس از این دنیا (معاد)، به یک کتاب مقدس که از سوی خدا نازل شده است (قرآن)، به پیامبرانی که سفیران الهی برای هدایت بشرند، به وحی و ما وراء الطبیعه و... است.

اما مؤمن کیست؟

به فرموده قرآن، مؤمنان خدا را باور دارند، مطیع فرمان اویند، از قیامت بیمناکند، توکلشان بر خداست، از گناهان پرهیز می کنند، پیوسته در پی انجام اعمال صالحند، اهل تقوا و ایثارند، در راه خدا انفاق خالصانه می کنند، نام خدا دل‌هایشان را آرام می کند، با نماز و عبادت به خدا نزدیک می شوند، به مژده‌ها و وعده‌های الهی امیدوارند، در راه خدا با دشمنان می جنگند، کفار را به سرپرستی خود نمی گیرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، جان‌شان را در راه دین فدا می کنند، دوستدار خدا و رسولند، اگر خطا و گناه کنند توبه و استغفار می کنند، راستگو و درست کردارند، به پدر و مادر خویش نیکی می کنند، در قیامت شادمانند، به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند وفادارند و... خیلی صفات و ویژگی‌های دیگر، که در این مختصر نمی‌گنجد.

کفر چیست و کافر کیست؟

اصطلاح کافر اصلاً به معنی منکر بودن و باور نکردن یک امر است. اما در ادبیات دینی، کافر به معنی انکار کنند و پوشاننده ی حقیقت؛ و مقابل مومن و مسلمان در نظر گرفته شده است.

بی دین، ناگرویده و بی کتاب نیز مترادف دیگر کافر اند. در قرآن عظیم الشان و در بسا موارد، کافر به معنی نا سپاسی از نعمات خدا نیز آمده.

در متون دینی همچنین نزد فقها و حاکمان شرع؛ کافر به چندین دسته تقسیم شده اند.

- کافر فقهی
- کافر کلامی
- کافر حربی

- کافر ذمی
- کافر مشرک
- کافر منافق
- کافر مرتد
- کافر ملحد

- کافر فقهی / کافر کلامی :

در علم کلام و جهان بینی دینی کسانی که به رسالت پیامبر و وحدانیت خدا اقرار ندارند، به احکام کلیدی دین نیز عمل نمایند، اما یکی از ارکان دین را قبول نداشته باشند، کافر فقهی و کلامی شمرده می شوند.

- کافر ذمی:

به سخن کوتاه؛ کافر ذمی به آن دسته از پیروان ادیان دیگر گفته می شود که در سرزمین اسلامی و بدون مخاصمه با مسلمانان زندگی می کنند. در بعض متون دینی کافر ذمی را کافر کتابی نیز خوانده اند.

- کافر حربی:

کافر حربی به کسانی گفته می شود که با اسلام و مسلمین در حال جنگ باشند.

- کافر مشرک:

کافر مشرک کسانی اند که به بیش از خدای که در ادیان پیامبران سامی شناخته شده، باور داشته باشند. از دید شارعان سلفی و وهابی؛ کسانی که جز خدای یکتا، از دیگران یاری طلبند، در ارکان نماز کمی و بیشی آورند، همسر پیامبر (به خصوص عایشه) خلفا و صحابه را تلعین و انکار کنند، هم کافر و هم مشرک در نظر گرفته می شوند. سلفی ها و وهابیت تشیع متعارف را داخل همین امور دانسته و بر کافر بودن شان اسرار می ورزند.

- کافر منافق:

کافر منافق کسانی اند که در باطن مسلمان نیستند اما در ظاهر خود را مسلمان جلوه می دهند.

- کافر مرتد:

کافر مرتد به دو گروه «مرتد فطری» و مرتد «ملی» تقسیم شده، کافر مرتد بطور خلاصه یعنی کسانی که بعد از پذیرفتن اسلام بدان پشت بگردانند. اما جزئیاتش این است: مرتد فطری؛ کسی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ از دین بر گردد، حتا اگر توبه هم کند، توسط حاکم شرع باید اعدام شود.

مرتد ملی:

شخصی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ مسلمان شود و باز از دین برگردد، اگر توبه نکند، توسط حاکم شرع اعدام می شود .

کافر ملحد:

کسی که به خدا باور نداشته باشد و معادل لاتینی آن «اتئیسم» است.

گروه بندیدی دیگر کافر در فقه:

کافر اهل کتاب، اما حربی.

کافر اهل کتاب ذمی.

کافر اصلی کسی که از والدین کافر به دنیا آمده و هنگام بلوغ، خدا را آگاهانه انکار می کند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٨﴾

(و بگو: پروردگارا! بیامرزش و رحم کن) مؤمنان را در رحمت زیادتر از مغفرت (زیرا تو بهترین بخشاینده‌گانی) برترین رحم کننده ای. (۱۱۸)
در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که فرمود: «یا رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم اني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً، وأنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم». «بارخدا یا! من بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

قابل یاد آوری است که: دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که او از نزد مرد مریضی می‌گذشت پس در گوش وی خواند: «أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» [المؤمنون: 115] تا آخر سوره؛ و آن شخص مریض شفا یافت. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعا آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت مریض برای درمان با قرآن است.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (118) به منظور آموزش امت اسلام به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داده‌ست تا از خداوند طلب بخشودگی کند، تا امتش نیز ستایش و دعا را پیشه کنند.

در دعا، ستایش از الله را نباید فراموش کنیم. «اللهم اغفر لنا وارحمنا برحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين. اللهم آمين».

مطالعه کنندگان گرامی!
همانطوریکه در بدایت سوره در مورد رستگاری و سرافرازی مؤمنان اشاره بعمل آمد: «قد أفلح المؤمنون» و پایان سوره عدم رستگاری کافران را بیان می کند: «إله لا يفلح الكافرون» تا تفاوت میان این دو گروه به روشنی مشهود گردد.
پس ای انسان! بگو: پروردگارا! گناهان و خطاهایم را بپوشان و بر ناتوانیهایم رحم کن؛ چون تنها آمرزنده و رحم آورنده تویی.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سُورَه « سورة المؤمنون »

سورة المؤمنون	وجه تسمیه
	فضایل و خصوصیات سوره ی مؤمنون
	نامگذاری سوره مؤمنون
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المؤمنون
	ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی
	محور اصلی سوره المؤمنون
	محتوای سوره المؤمنون
	موضوعاتی مطروحه در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره صفات مؤمنان می باشد .
	صفات مؤمن واقعی
	خشوع در نماز
	معنی خشوع
	راه های وصول به خشوع
	حضور قلبی در نماز
	خواندن نماز با خشوع
	زمینه سازی برای روحیه خشوع
	خشوع روح نماز است
	توفیق رسیدن به خشوع
	معرفت و آماده گی برای نماز
	فلسفه ی وجوب زکات پول
	فلسفه و حکمت زکات
	اول: نقش زکات در ساختار شخص
	استمنا
	أمانت
	وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»
	عهد چیست؟
	محافظت بر نماز
	جنت فردوس
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (12 الی 22) درباره آفرینش انسان، پدید آمدن آسمانها و فرورستاندن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی.
	مراحل هفتگانه آفرینش انسان
	خودشناسی، مقدّمهی خداشناسی است

	داستان زیبایی از حضرت ابن عباس		
	من عرف نفسه فقد عرف ربه		
	موضوعات مطروحه در آیات (23 الی 30) قصه و داستان نوح و پند گرفتن از آن .		
	موضوعات مطروحه در آیات (31 الی 41) در باره داستان هود علیه السلام .		
	موضوعات مطروحه در آیات (51 الی 62) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتانزان در کارهای نیک، بحث بعمل آمده است.		
	استدراج چیست؟		
	موضوعات مطروحه در آیات (63 الی 77) درباره از انکار و سرسختی بی باوران و مشرکان بحث شده.		
	طغیان		
	خصوصیات طغیان گران		
	جلوه گاه طغیان		
	موضوعات مطروحه در آیات (78 الی 90) در باره نعمت بزرگ الله بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرك، دلایل اثبات زنده شدن.		
	موضوعات مطروحه در آیات (91 الی 92) الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک.		
	موضوعات مطروحه در آیات (93 الی 98) راهنماییهای آموزاند الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دعا و تضرع.		
	موضوعات مطروحه در آیات (99 الی 111) در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت .		
	موضوعات مطروحه در آیات (112 الی 118) در باره اینکه فرشتگان به امر الله از دوزخیان در باره ی مدت زیستنشان در دنیا به شیوه ی توبیخ سؤال میکنند.		
	مؤمن کیست؟		
	کفر چیست و کافر کیست؟		

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م) تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سُورَةُ «سورة المؤمنون»

تتبع ونگارش: امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**